

حرف هایمان را با مکتب مزینیم



ماهنامه ییاس، فرهنگ و اجتماع انجمن اسلام دانشجویان

شماره ۶۸ / بهمن ۹۹



نردن سراوان
یک قصه تکراری

صفحه ۲

هزارتو
فشنیستم

صفحه ۳

هایمان
آرمان

صفحه ۷

درد سراوا

یک قصه تکراری!

نگاهی اجمالی به حادثه / جنایت سراوا و فرایندهای مخربی که همیشه تکرار می‌شوند.

احتمالا از خودتان می‌پرسید چرا حادثه/جنایت؟ به هر حال کشته شدن تعدادی از هموطنان سراوانی ما یک حادثه بوده و یا یک جنایت؟ اگرچه در بسیاری از نقاط دنیا همین طور است و روایت‌های خبری اگر حتی یکی نباشند، نزدیک به همدان اما در ایران نه تنها این روایت‌ها نزدیک به هم نیستند بلکه به واسطه‌ی جنگ روایت‌ها بین منابع خبری، در تضاد باهمند!

در اتفاقی که که روز دوشنبه در حوالی مرز پاکستان برای تعدادی از سوختبران سراوانی افتاد، به گفته‌ی روایت‌های رسمی، طرف پاکستانی اقدام به شلیک به سوختبران کرده و این موجب هجوم به پاسگاه مرزی ایران شده و... و نهایتا شلیک مرزبانان ایرانی، موجب زخمی شدن تعداد نفراتی و نهایتا فوت دو نفر شده است. اما منابع محلی و برخی دیگر از رسانه‌های فارسی زبان خارج از کشور، تعداد کشته و زخمی‌ها را تا بیست نفر و بیشتر گزارش می‌کنند و اتفاقا تاکید دارند این تیراندازی به شکل مستقیم از جانب مرزبانان ایرانی که در آن منطقه از سپاه پاسداران هستند، اتفاق افتاده! کدام روایت درست است؟

در کشور ما با توجه به تاخیر رسانه‌های رسمی از یک سو واز دیگر سو سابقه‌ی سکوت و کتمان همه و یا بخشی از واقعیت توسط این رسانه‌ها، بی اعتمادی به روایت‌های رسمی و دولتی زیاد است و این موجب می‌شود که در اکثر اوقات روایت‌های گروه‌های غیر رسمی که اتفاقا به واسطه‌ی جذب حداکثری مخاطب از سوی رسانه‌های فارسی زبان آن سوی مرزها، پتانسیل اغراق زیادی دارند، از سوی جامعه بیشتر پذیرفته شود. در مواقعی که چنین اتفاقات حساسیت برانگیزی پیش می‌آید، اولویت افراد منصف، فهمیدن دقیق موضوع و جزئیات است؛ کاری که در اغلب موارد بسیار مشکل و حتی غیر قابل انجام است. این دشواری در رسیدن به حقیقت موجب این می‌شود که راه حل‌های درستی برای جلوگیری از تکرار مجدد و یا کاهش خسارت این اتفاقات ارائه نشود! این روی سکه!

به گفته‌ی بسیاری از مردم و مسئولین منطقه، معاش بخشی از مردم با فروش سوخت آن سوی مرزها، یعنی در پاکستان تامین می‌شود. در سالیان گذشته افراد زیادی با تیر نیروی انتظامی به پیت‌های بنزینی که پشت ماشین یا موتور گذاشته‌اند، به بدترین شکل کشته شده‌اند؛ افرادی که چه بسا پدر چندین فرزند بوده‌اند. از همین رو در ذهن بخشی از کودکان آن منطقه خاطرات و حتی کینه‌های بدی از نیروهای انتظامی مانده است؛ خاطره‌ی سوختن و کشته شدن پدرشان که در تلاش کسب حداقلی از درآمد برای زندگی بوده است.

آن روی سکه!
اگر چه مسئولین امنیتی و نظامی این حقیقت را پذیرفته‌اند که کسانی که در واقع قاچاق سوخت می‌کنند چاره‌ی دیگری جز این کار ندارند و به همین دلیل هم در اکثر مواقع با قراردادهای نوشته یا نانوشت‌های و حتی با طرح‌های پذیرفته شده‌ای، مسیری معقول تر و کم خطرتری پیش روی سوختبران است؛ اما مشکل آن جایست که افرادی معدود در ظاهر سوختبری اقدام به قاچاق سلاح و مواد مخدر می‌کنند. این نیز یکی از واقعیت‌های انکار ناپذیر است که هر ماهه تعدادی از مرزبانان و نیروهای نظامی ایران در درگیری با اشرار و قاچاقچیان اسلحه جان خود را از دست می‌دهند. چه بسا نیروهای انتظامی چاره‌ای جز برخورد‌های شدید و با تلفات نداشته باشند؛ چرا که مرزهای جنوب شرقی ایران به واسطه‌ی ارتباط با پاکستان، پتانسیل بالایی برای ورود اشرار و تروریست‌ها دارد.

سوختبرها با شرفاند؛ تروریست نیستند!
از دیگر سو، اکثریت مطلق سوختبرها برای تامین معاش خود چاره‌ای جز انجام این کار پر خطر و بدون بیمه و مسئولیت که در بسیاری مواقع موجب کشته شدنشان می‌شود ندارند. اگر از نیروهای انتظامی بپرسیم که چرا به سمت پیت‌های بنزین شلیک می‌کنید، احتمالا خواهیم شنید به این خاطر که چند بار اخطار دادند و توقیفی صورت نگرفته، با ظن انتحاری بودن شلیک کرده‌اند! از دیگر سو سوختبرها هم که تجربه‌ی بازداشت و زندانی شدن از باب قاچاق سوخت را داشتند، طبیعی است که ترجیح می‌دهند ولو با خطر زیاد، به مسیر خود ادامه دهند.

برای این که هم سوختبرها از نان خوردن نیفتند و هم نیروهای نظامی با قاچاق اسلحه و مواد مخدر مبارزه کنند، طرفین این ماجرا باید به یک نقطه‌ی اعتماد متقابل برسند که در آن سوختبرها، تن به نظارت نیروهای امنیتی بدهند و نیروهای امنیتی هم به بهانه‌ی قاچاق سوخت، مشکلی برای آن‌ها ایجاد نکنند. البته که با توجه به سابقه‌ی طرفین، حضور اشرار، اقدامات نا به جای حاکمیت و... ایجاد این اعتماد کاری بسیار دشوار است. مقصر اصلی کیست؟

اگر چه امکان خود رای و تیراندازی نا به جای نیروهای نظامی در این اتفاقات هست و باید درباره‌ی آن پاسخگویی و محکومیت وجود داشته باشد اما قصور اصلی را باید در جای دیگر جست!

سوختبرها با توجه به محرومیت شدید منطقه، هیچ راهی برای امرار معاش خود جز سوختبری ندارند؛ راهی بسیار پر خطر که هر آدم عاقلی اگر گزینه‌ی دیگری برای کسب درآمد داشت سراغ آن نمی‌رفت اما مسئول این محرومیت شدید و نبود شغل کیست؟ بلاشک مجموعه‌ی حاکمیت و در رأس آن دولت، وظیفه‌ی محیا کردن این فضا را داشته که در سالیان گذشته بسیار ناموفق بوده؛ حال اگرچه ظاهرا درگیری بین نیروهای نظامی و سوختبران و مردم منطقه است اما در واقع طرفین این درگیری، قربانی کم کاری حاکمیت در انجام وظایف ذاتی‌اش هستند. نیروهای نظامی برای هزینه و تلفات دادن مبارزه با اشرار و قاچاقچیان که به واسطه‌ی همین فضا رشد می‌کنند و مردم منطقه هم به واسطه‌ی شغل پرخطری که دست به انجامش می‌زنند، همواره در معرض شلیک نیروهای نظامی در طرفین مرز هستند. زنگ خطر به صدا درآمده است!

محرومیت شدید منطقه و عادی شدن کشتن مردان نان آور خانواده‌ها به دست نیروهای انتظامی، به علاوه‌ی مجموعه‌ی دیگری از عوامل مثل احساس تبعیض نسبت به سایر استان‌ها، درگیری‌های مذهبی و احساس تبعیض مذهبی بین سنی مذهب‌ان و شیعه مذهب‌ان، فعالیت و حضور اشرار و... موجب این شده است که بخش بزرگی از مردم سیستم خود را در دورترین نقطه از ایران و نظام حاکم بر آن ببینند. وقتی سودی از منافع این کشور نمی‌برند چرا باید برای آن متحمل ضرر شوند؟ این احساس تعلق نداشتن به ایران، سرمایه‌سوزی بسیار بزرگ‌گیت؛ بسیار بزرگ‌تر از منافع کوتاه مدت دولت‌ها. ای کاش پیش از آن که دیر شود اقدامی برای جبران این کم کاری‌ها از سمت حاکمیت انجام شود.



امیرحسین حسینی

دبیر واحد سیاسی انجمن اسلامی
کارشناسی شیمی پلیمر، ۹۶

مقاله

سوختبرها با شرفاند؛ تروریست نیستند!
خوابی با چشم خوابی برونه



کافی است از حقوق و مسئله زنان نامی برده شود؛ خودآگاه یا ناخودآگاه ذهن ما روانه فمینیسم می‌شود که البته از نظر نگارنده، فمینیسم عامیانه یا فمینیسم اینستاگرامی است. فمینیسمی که با مولفه‌هایی از جمله مردستیزی و ضد ارزش‌های خانواده بودن همراه و در تضاد با ارزش‌های انسانی و اسلامی است.

به دلیل اینکه ذهن ما تاب پیچیده بودن مسائل را ندارد، به ایجاد دوگانگی و دو قطبی سازی روی می‌آورد تا با حق و باطل کردن، درست و غلط بودن مسئله را برای خود ساده سازی و قابل حل کند.

در این سال‌ها برخی از افرادی که خط و مشی خود را از مبانی اسلام گرفته‌اند، معتقد بودند آرا فمینیسم در تضاد و تقابل با روح اسلام و مبانی آن است.



اما پرسش اساسی که شکل می‌گیرد این است که آیا فمینیسم یک مکتب فکری با آرا ثابت یا یک عقیده مشخص بوده؟!

در بیشتر کتاب‌ها و مقالاتی که تا به الان در ارتباط با فمینیسم نوشته شده است، این نکته مورد تاکید است که فمینیسم به عنوان یک مکتب و عقیده ثابت، قابل تعریف نیست و به سختی می‌توان برای آن هویت واحدی تعریف کرد. البته این تنوع و آشفتگی تنها مختص فمینیسم نیست؛ بلکه این تعدد و تنوع در سایر مکاتب سیاسی و اجتماعی نیز دیده می‌شود. ما به سختی می‌توانیم ادعا کنیم لیبرالیسم، سوسیالیسم و سایر مکاتب، اصول ثابت و مشخصی دارند.

دیوید هلد در ابتدای کتاب مدل‌های دموکراسی می‌نویسد: «تاریخ اندیشه‌ی دموکراسی بغرنج و تاریخ دموکراسی‌ها گیج‌کننده است.»

شواهد زیاد دیگری وجود دارد که نشان می‌دهد هیچ‌گاه فقط یک تفسیر و خوانش، در یک مکتب وجود نداشته است و تعدد آرا نه تنها نشان دهنده سست بودن نیست، بلکه حاکی از پویا بودن مکتب است و از طرف دیگر مسائل مربوط به انسان، سیال بوده و هر مکتبی نیازمند به بروزرسانی ایده‌های خودش است.

همان طور که گفته شد تقسیم‌بندی‌های متعددی که از این مکتب وجود دارد، باعث می‌شود به جای رد یا ستایش فمینیسم، با آن مواجه شویم و نسبت خود را با آن مشخص کنیم و از تجربه‌های و دستاوردهای آنان، با توجه به نظام معرفتی خود

استفاده کنیم و همچنین آنان را در معرض نقد و بازبینی قرار دهیم. در این یادداشت به اختصار به موج‌های سه گانه فمینیسم که تغییراتی در جایگاه زنان در غرب ایجاد کردند و البته انتقاداتی که به آنان وارد و باعث شکل‌گیری موج دیگری از فمینیسم شد، پرداخته می‌شود.

موج اول فمینیسم:

این موج که بیشتر تحت تاثیر خیزش‌های عصرروشنگری ایجاد شد و در واقع پاسخی به فشارکاری که در کشورهای رو به توسعه صنعتی بوجود آمده بود، بود.

متنی از یک زن کارگر که شرایط خود را توصیف می‌کند:

باید عجله کنیم، چون به خانه که می‌رسیم، کارمان تازه آغاز می‌شود؛ چیزهای زیادی ما را فرامی‌خوانند، کاش ده دست داشتیم و به کارشان می‌گرفتیم. کودک را با نهایت مراقبت می‌خوابانیم و همه چیز را برای آمدن تو آماده می‌کنیم. تو غدایت را می‌خوری و بی‌درنگ به رختخواب می‌روی و تا روز بعد تن و بدن خود را می‌آسایی. اما ما؛ افسوس! خواب خوشی نخواهیم داشت، چون کودک بیدار می‌شود و گریه سر می‌دهد و روز در واقع فرصت‌های شغلی زیادی در پیش روی زنان وجود نداشت و با اینکه سخت‌تر از مردان کار می‌کردند اما دستمزدشان یک سوم تا یک دوم دستمزد مردان بود. بعد با دمیدن سپیده دم باز وقت کار است.

این موج در قرن هفدهم و هجدهم شکل گرفته بود و نگرش آن دوره نسبت به زن این بود که موجودی است تبعی نسبت به مرد. در واقع در این مرحله فمینیست‌ها به دنبال اثبات شأن زن در حوزه اجتماعی و نهاد خانواده و به دنبال تعریف حدود اختیارات و حقوق زنان هستند.

در این دوره زنان خواستار تغییر از حقوق فردی گرفته تا حقوق سیاسی مثل رای، خانواده، ازدواج و دین بودند.

در حوزه سیاست شاید مهم‌ترین درخواست آنان را اعطای حق رأی دانست اما از بعد حقوقی، زنان خواهان حق مالکیت و طلاق، حضانت فرزندان بعد از طلاق و اصلاح قوانین کار (ساعات کار و دستمزد) و قوانین آموزشی در جهت اصلاح فرصت برابر برای تحصیل کردن بودند.

از دیگر ویژگی‌های این دوران این بود که مردان به عنوان ظالمانی شناخته می‌شدند که زنان را به انقیاد می‌کشیدند و در واقع ازدواج را ابزاری برای سلطه مردان تلقی می‌کردند و درصد براندازی آن بودند. البته عده‌ای دیگر درصدد اصلاح نهاد خانواده و ایجاد رابطه‌ای برابر در خانواده بودند. آنها خواستار تفسیرها و برداشت‌های

جدیدی از مسیحیت شدند؛ چرا که معتقد بودند تصویرهایی که مسیحیت از زن ارائه کرده، باعث شده تا او را موجودی اغواگر و خطاکار جلوه دهد. از طرف دیگر، گرایش عاطفی در این دوره دیده می‌شود؛ یعنی به جای اینکه بخواهند عقل‌گرایی در زنان را اثبات کنند و از خود، وجه عقلانی بسازند تا به مردان شبیه شوند، معتقد بودند که باید جایگاه احساسات و عواطف را شناسایی کرد. چرا که زنان با عواطف قدرتمند خود، دسترسی ویژه‌ای به دانش دارند.

در این موج، فمینیسم به جای تلاش برای ادعای برابری زن و مرد بر توانایی‌های ویژه زنان تأکید می‌کند و معتقد است زنان از ویژگی‌های اخلاقی و فرهنگی متفاوتی و حتی برتری نسبت به مردان برخوردارند که اثرات آن را می‌توان از جمله در نقش مادری، نوع دوستی، غم‌خوار بودن و... دید. در راستای همین توجه به توانایی‌های زنان بود که ایده مدارسالاری مطرح شد و به این نتیجه حاصل شد که نقش مادر مانعی برای فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی



زنان نیست بلکه وابستگی جنسی مردان به زنان و وابستگی اقتصادی زنان به مردان مانعی برای سایر نقش‌های زنان شده است.

موج دوم:

فعالیت‌های فمینیستی به دلیل بروز دو جنگ جهانی، با وقفه روبه رو شد اما از سال ۱۹۶۰ این فعالیت‌ها با شکل‌گیری موج دوم فمینیسم آغاز شد.

در این مرحله فمینیست‌ها برخلاف موج اول به نابرابری‌های غیررسمی تأکید داشتند. در واقع آنان به نوعی به دنبال برداشته شدن محدودیت کارکردن زنان در جامعه و ایجاد فرصت‌های شغلی و دستمزد برابر با مردان هستند.

سیمین دوبوار از مهم‌ترین نظریه‌پردازان موج دوم شناخته می‌شود و در کتاب معروف خود «جنس دوم» آرا و نظرات خود را به صورت مبسوط ارائه می‌دهد. دوبوار می‌گوید از همان بدو تولد که جنسیت بچه مشخص می‌شود رفتارهای تبعیض آمیز و محدودیت برای دختران آغاز می‌شود؛ اینکه برای دختران عروسک می‌خرند تا مادربودن را بیاموزد اما پسران در انتخاب تفریحاتشان، آزادی عمل و تنوع بیشتری دارند.

دوبوار با مطرح کردن شعار "هیچ‌کس زن به دنیا نمی‌آید؛ بلکه زن می‌شود" بر این نکته تأکید کرد که این طبیعت نیست که محدودیت نقش‌های زنان را موجب شده، بلکه جنسیت را زاییده سلطه مردان و پذیرش این سلطه از سوی زنان دانست و خودداری زنان از پذیرش نقش‌های تحمیلی به زنان از قبیل مادری و همسری و تغییر سلطه موجود را راه برون‌رفت از تبعیض جنسیتی میان مرد و زن قلمداد کرد اما انحرافات در این موج شکل گرفت که آن را به سمت رادیکال شدن روانه کرد.

شعار "زنان بدون مردان" و بروز رفتارهای مردانه در تعداد زیادی از زنان، آنان را از پذیرش نقش‌هایی همچون مادری و همسری (که به عقیده فمینیست‌ها، این موضوع موجب تسلط مردان بر زنان می‌شد) بر حذر داشت و بر رقابت زنان با مردان در صحنه کار و فعالیت اجتماعی تأکید کرد و با تکریم تجرد و تقبیح ازدواج، زنان را به شرکت گسترده در فعالیت‌های اقتصادی تشویق کرد.

به تمامی ساختارها از جمله خانواده، قانون و جامعه حمله می‌بردند و معتقد بودند این ساختارها نمی‌توانند باعث احقاق حقوق و بهبود وضعیت و جایگاه زنان شوند. در واقع در این شیوه فمینیسم به نوعی وارد یک نفرت جنسی از مردان می‌شود. زنان را به نوعی موجودات قربانی شده نشان می‌دهد و به دنبال جدایی مردان از زنان هستند و کمک گرفتن از مردان در این مبارزه را مردود می‌شمارد. می‌توان گفت آن نگاه مردستیز، ضدخانواده و جنسیت‌زده که



از فمینیسم تلقی می‌شود، به انحرافات که در موج دوم شکل می‌گیرد اشاره دارد. موج سوم:

انحرافات و کنش و باورهای رادیکالی که در موج دوم شکل گرفته بود، باعث شد این موج به سمت و سوی نوعی اعتدال گرایش پیدا کند.

موج سوم که در فضای گفتاری متفاوتی با دو موج دیگر قرار دارد، تا حد زیادی متأثر از پساتجددگرایی است. فمینیست‌های این موج، با تأثر از "کثرت‌گرایی و تنوع‌گرایی پست‌مدرنی" به جای وحدت، بر کثرت تأکید و ضمن نفی وحدت رویه و مطلق‌نگری، حکم یکسان و ایدئولوژی خاص در مورد همه زنان را غیر قابل قبول قلمداد کردند و در جهت بومی شدن مسائل فمینیسم براساس توجه به عناصری همچون قومیت، طبقه، نژاد، سن، فرهنگ، تجربه و... گام برداشتند و توجه به مسائل خاص را در کنار بررسی اشتراکات، لازم می‌شمرند. (مشیرزاده، حمیرا)

در واقع در این موج گفته می‌شد مسائل زنان در همه کشورها و حتی در یک جامعه، یکسان نیست و شیوه مبارزاتی و مطالبه‌گری متفاوتی وجود دارد. مولفه‌های فراوانی در این امر دخیل هستند.

و در نتیجه، این نگاه باعث شکل‌گیری «اکوفمینیسم» شد که دو نمونه مهم آن «فمینیسم اسلامی» و «فمینیسم سیاه» است. در این موج دیگر فمینیست‌ها به دنبال نفی جنسیت نبودند؛ بلکه سعی می‌کنند زنانگی را بازتعریف کنند.

فمینیست‌ها در این دوره، متأثر از افکار پست‌مدرنی که بر اصل انسان‌ها تأکید دارد، معتقد شدند که در هویت زنانه، چه از نظر زیستی و چه از نظر اجتماعی، قابلیت‌های مثبتی وجود دارد و نقش مادری، ظرفیت پرورش دهنده‌گی و حس مسئولیت زنان را افزایش می‌دهد. این گرایش، کلیت خانواده را انکار نکرده و در عین حال، خواهان نقش برابر زن و مرد و وظایف و مسئولیت‌های خانگی و اجتماعی است و با تأکید بر ظاهر زنانه و رفتار ظریف، از خانواده، فرزندمحوری و زندگی خصوصی دفاع می‌کند. (توحیدی، احمدرضا:ص ۱۶۵)

تحت تاثیر نظریه "ساختارزدایی" ژاک دریدا، از اندیشمندان پسا ساختارگرایی، این عقیده که باید ساختارهای اجتماعی مردسالارانه از بین رود تا بشود بر فرهنگ مردسالاری (که به اعتقاد این موج، منشأ ظلم و ستم بر زنان است) غالب شد، رواج پیدا کرد.

آنان معتقدند که مرکز ثقل سلطه این فرهنگ مردسالار، در تفسیر جهان و نحوه نگرش به آن



در دانش‌های مختلف بروز کرده است که برای نجات از این فرهنگ، باید با نگاه زنان به جهان نگرسته شود و از جهان، تفسیری زنانه ارائه شود. این تنها بخشی از آرا و عملکرد موج‌های سه‌گانه فمینیسم بود؛ در حالی که فمینیسم یک جنبش اجتماعی بوده که در جست‌وجوی پشتوانه‌های فلسفی، در دوره‌های مختلف، به مکاتب و آبشخورهای فکری تکیه کرده‌است؛ از جمله لیبرالیسم در عصر روشنگری، رمانتیسم در قرن نوزدهم، اگزیستانسیالیسم در نیمه قرن بیستم و چپ نو در دهه شصت و هفتاد.

منبع:

سیطره جنس، پاک‌نیا محبوبه/ مردی‌ها، مرتضی، نشرنی
امواج فمینیستی، قاسم کرباسیان



کیمیا وحیدی
مهندسی صنایع غذایی، ۹۸

نتیجه‌ی نفرتی است که فرد نسبت به جامعه و دیگران دارد. ویکی پدیا آمار می‌دهد که در ایران تقریباً ۱۳ نفر روزانه خودکشی می‌کنند. از هر ۱۰۰ هزار ایرانی، ۲۵ نفر آنها اقدام به خودکشی میکنند که بیشتر آنها نوجوانان و جوانان می‌باشند. علت تمایل زیاد افراد کم سن به خودکشی عواملی نظیر افسردگی، ناامیدی و اضطراب گزارش شده است. نوجوانی، دوره‌ای است که همه‌ی ما آن را گذراندیم و می‌دانیم که برای یک نوجوان، غرور و استقلالش چقدر مهم است.

سریال خارجی وجود دارد به نام ۱۳ دلیل که در آن دلیل‌های خودکشی دخترک دبیرستانی گفته می‌شود و در نهایت این نتیجه از سریال حاصل می‌شود که خودکشی او، تحت تاثیر رفتار افرادی بوده‌است که با او در تماس بودند و بعضی‌هایشان هم بسیار نزدیک به او.

این مسئله که رفتار و گفته‌های ما می‌تواند در زندگی بقیه، تاثیرات خوب یا بد زیادی داشته باشد قابل انکار نیست و هدف من از نوشتن این مطلب و انتخاب این موضوع، یادآوری و جلب توجه عده‌ای هرچند اندک به این موضوع بود که در این برهه از تاریخ که قیمت ساده‌ترین مایحتاج زندگی‌مان هم هرروز در حال تغییر است، کمی بیشتر هوای همدیگر را داشته باشیم و یکدیگر را با لبخند نگاه کنیم. شاید توانستیم یک نفر را از پریدن از روی پل منصرف کنیم.

روزهایی را زندگی می‌کنیم که مرگ را نزدیک‌تر، فقر را بیشتر و امید را کمتر حس می‌کنیم. روزهایی را می‌گذرانیم که خواندن خبر آمارفوتی‌های روز جز کارهای روزانه ما شده.

یک کوچک نفرین شده‌ی قلدر که به هیچکس رحم نمی‌کند و هرکسی را می‌تواند از پا دربیآورد؛ حتی معتادان را! یکسال است که در کل دنیا جولان می‌دهد و برای خودش قوانین و کلمات جدیدی را ایجاد کرده، ماسک و دستکش را جز جدانشدنی‌ها قرار داده، عادت و مراسم‌های دیرینه و هرساله‌ی ما را دستخوش تغییرات زیادی کرده و باعث شده ما بیش از همیشه با فکر مرگ زندگی کنیم. یکی از تغییرات پررنگی که پدید آورده، تعطیل شدن مدارس و دانشگاه‌ها و ایجاد شیوه آموزش در خانه است که لازمه‌ی آن، فقط یک گوشی هوشمند و چند گیگ اینترنت می‌باشد. اما مدتی قبل خبری در فضای مجازی منتشر شد مبنی بر اینکه کودکی ۱۱ ساله، به دلیل نداشتن همین اندک امکانات جان خودش را گرفت.

خودکشی راه حلی بود که یک طفل برای مقابله با فقر انتخاب کرده بود) البته کمی بعد این خبر تکذیب شد و باور کردن تکذیب این خبر هم بر عهده‌ی خودتان).

خودکشی عملی آگاهانه است و روانشناسان بالینی معتقدند این عمل،

سرانجام هولوکاست



هانیه حسن‌زاده
کارشناسی علوم سیاسی، ۹۸

اعتماد به نفس خویش را نیز از دست داده‌اند. حاصل این عزا و عذاب ملی پیوسته، برآمدن یک ناسیونالیسم صهیونیستی است که گریبان‌گیر اسرائیل، همسایگان او و مردم جهان شده است.

اندیشه‌ی هولوکاست، موتور به وجود آورنده بسیج گسترده‌ای از مردم و منابع مادی و ساز و برگ نظامی است که اسرائیل را به صورت یک حکومت پادگانی تهاجمی درآورده است.

به گفته‌ی آبراهام برگ، جامعه اسرائیلی به جای اینکه سازماندهی و پیشرفت خویش را روی ویژگی‌های مثبت بسازد، یک هویت منفی بر پایه مظلومیت را بنا نهاده که توجیه‌کننده تجاوز او به فلسطینیان است. این هویت، شخصیت اصلی اسرائیل شده که هر سال میلیون‌ها دلار خرج تبلیغ آن در سراسر جهان می‌کند. همین شیفتگی پیوسته با هولوکاست است که از پیشرفت او جلوگیری می‌کند.

رهبران اسرائیل از خاطره‌ی هولوکاست به گونه‌ای استفاده می‌کنند که روان جامعه در چنبر سرگشتگی گرفتار می‌شود و در نهاد شهروندان ناآرامی و ترسی پدید می‌آورد که امکان هر گونه سازش با فلسطینیان را از میان می‌برد.

اسرائیل، برآمده از جهان دوقطبی و جنگ سرد است. با رشد آن بالنده شد و بخش مهمی از آنچه در آن جهان دو قطبی می‌گذشت با او پیوند داشت. همان‌گونه که بنیاد جنگ سرد در نیمه‌ی دوم قرن بیستم بر رویارویی قدرت‌ها بود، رابطه اسرائیل و اسرائیلیان با جهان خارج هم، تقابلی بود. یک رویارویی با آلمانی‌ها و نازی‌هایی بود که شمار بسیاری از یهودیان، کولی‌ها و دیگران را در جنون احساس خودبرگزیدگی خویش در جریان جنگ جهانی به کام مرگ فرستاده بودند. حکومت نه تنها خود را وارث قربانیان یهود دانست و با کمک حامیان خویش آلمانی‌ها را وادار به پرداخت غرامت کرد، بلکه دیگر دولت‌ها و ملت‌های اروپایی را به خاطر سکوتشان در برابر جنایت‌های نازی به شرمندگی و تسلیم ابدی خواند.

این دستمایه‌ی اصلی میراث هولوکاست بود که حکومت اسرائیل را در جایگاه یک مظلوم باج‌خواه در صحنه جهانی نشانید، در حالی که کسی برای میلیون‌ها قربانی دیگر نازیسم و استالینیسم اشکی نداشت، غرامتی نپرداخت و به‌زودی به فراموشی سپرده شدند.

مردم اسرائیل با شیفتگی به اندیشه هولوکاست که یک عزا و عذاب پیوسته‌ی ملی را به همراه داشته به گونه‌ای خود را شکنجه داده‌اند که نه تنها به دیگر همسایگان و جهان پیرامون خود بی‌اعتماد هستند، بلکه



توسط برخی افراد که تا همین چند روز اخیر نیز ادامه داشته و دارد، امری غیرقابل قبول است.

نکته چهارم: این مذاکرات تحت عنوان مذاکرات صلح پایدار در افغانستان، صورت گرفته است؛ مذاکراتی که حداقل از گوشه و کنار شنیده می‌شود و بخشی از مردم افغانستان به خصوص شیعیان و قومیت هزاره از آن ناخشنود هستند، و کسی از ارادت سابق این گروه به جمهوری اسلامی ناآگاه نیست. شاید در نگاهی توقعات این گروه از ایران در برخی موارد، توقع بیجا باشد و رهبران سیاسی و اجتماعی و دینی اینها خود باید در مناسبات سیاسی و اجتماعی به گونه‌ای نقش خود را ایفا می‌کردند که بدین صورت از گردونه تاثیرگذاری مفید در روند سیاسی افغانستان خارج نشوند، لیکن نکته قابل توجه همین است که شاید این گذاره که خود جمهوری اسلامی این توقع را ایجاد کرده است، غلط نباشد.

نکته پنجم: تعداد زیادی از مردم افغانستان به عنوان پناهنده، مهاجر یا هر عنوان دیگری که دارد، در ایران زندگی می‌کنند، یا قانونی یا غیرقانونی. و ایران بعد از پاکستان به خصوص در ۱۱ سال گذشته، به عنوان دومین پذیرنده مهاجرین افغانستانی شناخته می‌شود و این قطعا از بد حادثه بوده است که مردمانی خانه و کاشانه خویش را رها کرده و در کشور دیگری ساکن شده اند ولی بنابر نکته اول و بنابر قرابت‌های فرهنگی، جزو مهم‌ترین انتخاب‌هایشان برای سکونت بوده است. در تمام این سال‌ها جمهوری اسلامی با مشکلات زیادی رو به رو بوده است؛ مشکلات اقتصادی، تحریم‌ها و جنگ هشت ساله

و مسائل برون مرزی همچون مساله فلسطین و سوریه. با این حال میزبانی کرده است و باید ممنون دار مردم و نظام جمهوری اسلامی بود، هر چند در این میان کج سلیقگی‌ها و بدبختی‌هایی بوده باشد اما از کلیت میزبانی آن نمی‌توان ناخشنود بود که باید تشکر کرد. اما یک نکته همینجا مطرح است. اگر به حضور مهاجرین در ایران بعد از انقلاب نگاهی بیندازیم موج اول این مهاجرت در اواخر دهه پنجاه شمسی کمی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و به واسطه قدرت گرفتن دولت کمونیستی در افغانستان و در ادامه اشغال افغانستان توسط شوروی صورت گرفت. در سال‌های انتهایی دهه شصت و ابتدایی دهه هفتاد، با

خروج شوروی و پیروزی مجاهدین در افغانستان، امیدها برای بازگشت مهاجرین پررنگ شد. اما قدرت یافتن گروه طالبان همه این امیدها را از بین برد و خود عامل دیگری بر موج جدیدی از مهاجرت به ایران شد و این بار نوع مهاجرت‌ها به دلایل قومیتی و مذهبی بوده است تا جایی که بعد از سقوط طالبان موج جدیدی از بازگشت مهاجرین شکل گرفت هر چند این روند بعد از دو سال با کاهش رو به روشد. ۷۰ اینک اکنون و در چند سال اخیر با توجه به قدرت گرفتن طالبان در افغانستان روند مهاجرت چگونه بوده است، آماري بدست نیاوردم.

ذکر نکته پنجم ازین جهت می‌باشد که نمیدانم مسئولین جمهوری اسلامی چقدر این مساله را در نظر گرفته‌اند که بخش زیادی از مهاجرین به دلیل قدرت گیری طالبان در ایران حضور دارند.

مجموع این نکات، سوالات و ابهاماتی بود که در فرآیند این مذاکرات برای من مطرح شد و البته می‌توان گسترده‌تر به تحلیل این مذاکرات پرداخت که این مطلب عهده‌دار این موضوع نیست.

در پایان امیدوارم آنچه به صلاح و خیر دو کشور است رخ بدهد.

این روزها طالبان در صدر اخبار قرار گرفته است. حضور طالبان در تهران برای مذاکره با مقامات سیاسی جمهوری اسلامی در راستای مذاکرات صلح! اتفاقی که اگر چه دیر یا زود اتفاق می‌افتاد و در یکی دو سال گذشته دور از انتظار نبود اما با این همه، بازهم این حضور در قلب تهران و کنفرانس خبری بعد از دیدار با مقامات سیاسی جمهوری اسلامی ایران، واکنش‌های مختلفی را در پی داشت.

عده‌ای ناباورانه این اتفاقات را نظاره می‌کردند و آن را یک اتفاق عجیب می‌دانستند. حتی اگر دولت مرکزی افغانستان اطلاعیه صادر کرده باشد که این حضور با اطلاع آنان بوده است. این ناباورانه نگرستن به این اتفاقات به خاطر سابقه‌ای بود که طالبان از خود بر جای گذاشته بود. سابقه‌ای نظیر حمله به کنسولگری ایران ۲ در مزار شریف - که در زمان خود چالشی جدی بود - تا اقدامات مختلفی که این گروه در افغانستان به خصوص در دوره حکومت امارت اسلامی داشتند. هر چند در کنفرانس خبری برگزار شده در تهران، طالبان نسبت به حمله به سفارت ایران از خود رفع تکلیف کرد ولی این هم مانع از برگرداندن انگشت اتهام به سوی آن‌ها نبود. و قبل تر هم در مستند «تنها میان طالبان» ساخته محسن اسلام زاده، از خیلی اتفاقات دیگر اظهار بی‌اطلاعی کردند.

در مقابل، استدلال دیگری نیز وجود دارد که این امر را طبیعی قلمداد می‌کند. دیگر نمی‌توان حضور و قدرت طالبان در افغانستان را نادیده گرفت. اکنون طالبان بر بخش‌های وسیعی از افغانستان تسلط دارد و یا در حال جنگیدن برای تسلط بر آن هاست، و ارگ نشینان هم مشغول کارهای واجب تر از طالبان! پس برای حفظ امنیت مرزهای شرقی هم که شده باید راهی را در پیش گرفت که کمترین هزینه و خسارت را داشته باشد و چه راهی بهتر از پیشگیری با گفت و گو!

گمانم نمی‌رود که این استدلال دچار مشکل باشد، حداقل در ظاهر و حتی مخالفین این مذاکرات هم دور از ذهن است که مخالف این استدلال باشند. ولی چه شد که یک چند روزی فضای مجازی (حداقل تاجایی که بنده پیگیری کردم) از در مخالفت درآمد؟

در هر صورت محل رفت و آمد گفت و گوها شد و به نظر می‌رسد دلیل بخشی از این اختلافات آراء، در پس چند مطلب نهفته است که ذکر خواهد شد.

این نکته را متذکر شوم که سعی کرده‌ام این مطلب را به دور از مخالفت یا موافقت خود نسبت به فرآیند صلح و مذاکرات پیرامونی آن بنویسم.

نکته اول: در نگاه بسیاری از مردمان شیعه، ایران به عنوان تنها و مستقل ترین حکومت شیعی در جهان است و در عین حال در ادبیات حاکم بر تربیون‌های رسمی و غیررسمی جمهوری اسلامی، این حکومت به عنوان ادامه دعوت پیامبران و مقدمه برای ظهور موعود معرفی می‌شود. از طرف دیگر، جمهوری اسلامی خود را حامی بلائید مستضعین جهان می‌داند. ۳. مجموع این ویژگی‌های مذکور را هنگامی که در کنار هم می‌گذاریم برای ناظران بیرونی از جمله افرادی که چشم به جمهوری اسلامی دوخته‌اند، این مذاکرات امری ناخوشودنی پنداشته می‌شود. نمونه این برداشت‌های متعارض را هنگام واکنش‌های مقامات جمهوری به حوادث مختلف در دیگر نقاط جهان می‌توان یافت. به طور مثال، نوع واکنش جمهوری اسلامی در قبال اتفاقات در حوزه شامات و فلسطین در مقایسه با شرق جهان اسلام مانند حوادث کشمیر و روہینیگا.

نکته دوم: این نکته در واقع منبعث از همان نکته اول است و آن هم اینکه، محدوده واکنش‌های جمهوری اسلامی، تا چه حد وابسته به مساله امت واحد و دفاع از مستضعفین است و چه مقدارش برای حفظ منافع ملی. در واقع در سیره معمول عقلا، دفاع از مرزها امری طبیعی و ممدوح تلقی می‌شود و اگر کسی بتواند بدون درگیری و تحمیل هزینه‌های هنگفت جنگ، منافع ملی و امنیت مرزهایش را تامین کند، قطعا مورد ستایش همگان قرار می‌گیرد و قانون اساسی هم متذکر این امر شده است. ۴. اما نکته اصلی همینجاست که دقیقا جمهوری اسلامی میان ادعایی که دارد و توانی که دارد و کاری که انجام می‌دهد، چه مقدار توازن برقرار کرده است، و به نظر می‌رسد همین عدم برقراری توازن، موجب این واکنش‌ها شده است.

نکته سوم: مشکل دیگری که در جریان این مذاکرات رخ داد، نوعی چشم پوشی و حتی پاکسازی دامان طالبان از جنایات گذشته بود؛ جنایاتی که حداقل بر مردم افغانستان به خصوص شهرهای مانند مزار شریف، بامیان، دایکندی، هرات و همین اتفاقات اخیر که در شفاخانه صد بستر و دانشگاه کابل رخ داد، روشن است. صاحب این نوشته شاهد مستقیم یکی از حملات انتحاری این گروه در سال ۹۵ در شب عاشورا در کابل بوده است. در واقع شاید بتوان با مذاکرات با طالبان کنار آمد و حتی از منظر اینکه بالاخره جمهوری اسلامی باید از مرزهایش با کمترین هزینه بیشترین دفاع را بکند، دفاع کرد. اما پاکسازی جنایات این گروه



۱. <https://www.mfa.gov.af/fa/press-releases/-۲۰۳۴statement-of-the-ministry-of-foreign-affairs-in-connection-with-the-visit-of-the-taliban-delegation-to-the-islamic-republic-of-iran.html>

۲. در رابطه حمله به دفتر کنسولگری ایران در مزار شریف هیچگاه (حداقل تا جایی که بنده اطلاع دارم) موضع گیری رسمی مبنی بر اینکه طالبان در این کار دخالت داشته است، ندیده‌ام و در کنفرانس خبری هم، گروه طالبان ادعای دخالت حضور در این واقعه را تکذیب کردند، لیکن این قضیه بسیار مشهور بوده است. همین ابهام و عدم تلاش برای رفع این ابهام، خود نیز مساله‌ای است.

۳. اشاره به اصل ۱۱ و ۱۵۴ قانون اساسی. منتشره توسط شورای نگهبان در سال ۱۳۹۷

۴. اصل سوم بند ۱۱ و اصل نهم قانون اساسی

۵. اشاره به توثیق یکی از اعضای محترم مجلس شورای اسلامی که این گروه طالبان را جنبشی اصیل خوانده بود و سرمقاله مدیر مسئول روزنامه جوان. منتشره در ۱۳ بهمن ۱۳۹۹

۶. نصر اصفهانی، آرش، در خانه برادر، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۹۷

ص ۱۸-۱۹

۷. همان ص ۲۹-۲۱۱



سکوت ادیان است.

وقوع انقلاب اسلامی حتما نتیجه عوامل متعددی است، لکن به نظر می‌رسد آرمان‌های انقلاب با مقوله فرهنگ درهم تنیدگی بیش‌تری دارند. مجال نقد در این مختصر نیست. اما، اکنون پس از ۴۰ سال باید این سوال را بپرسیم (البته برای بهبود وضعیت، هر سال باید خود را ارزیابی کنیم) که اکنون نسبت ما با آن آرمان‌ها چیست؟ آیا جامعه ایران در سال ۹۹ به دنبال معنویت، اسلام و سنت است؟ بعید می‌دانم کسی در ایران زندگی کند و بگوید آری!

فساد ستیزی برآمده از غریزه بقای طبقه فرودست نیست، اندیشه ایست سازنده و ضامن حیات و شکوفایی تمام طبقات جامعه. بر همین اساس انقلاب شد تا هم فساد از بین برود و هم اندیشه برابری در جامعه جریان پیدا کند. فساد منشا نابودی ارزش‌های انسانی و اخلاقی است. آرمانی مقدس که متأسفانه همچنان برای مردم ایران «آرمان» باقی مانده است

به طور مثال امروز با طبقه‌ای نوپدید مواجه گشته‌ایم که نه درباری‌اند و نه سرمایه‌دار ولی بهره‌مند از عالی‌ترین سطح رفاه هستند و از قضا سبک زندگی‌شان الگوی فرهنگی جوانان مملکت نیز شده است.

فسادی که کم‌کم برای اکثریت مردم کم‌برخوردار و تحت فشار به صورت ارزش درمی‌آید. گویی آرمان برابری جای خود را به چالش «رفاه به هر قیمتی» داده است. علی‌رغم شعارها و تبلیغات فرهنگی حکومت اسلامی، مردم به راهی دیگر تمایل دارند. نمی‌گویم اکثریت، اما همین میزان که به چشم می‌آید به قدر کافی هست که لرزه بر اندام دلسوزان اسلام و ایران بیندازد. عجیب و دردآور است که مردمی با این پیشینه نه تنها نقدی از روی آگاهی به جهان مدرن ندارند بلکه آن را به قید اطلاق، رهایی بخش نیز می‌دانند؛ بماند که نهادهای قدرت هم دانسته یا ندانسته مسیر جدایی از هویت ایرانی-اسلامی را پیش گرفته و با سرعت و البته کورکورانه در پی مدرن‌تر شدن هستند (نقد به مدرنیته نیست، نقد به بی‌هویتی است!) اسفناک‌تر فساد است که در نهادهای قدرت هم چنان وجود دارد. از قضا شیوه‌های مدرن‌تری هم برای انجام انواع فساد سیاسی و اقتصادی یافته‌اند! نیازی به اطلاعات ویژه نیست، فساد اقتصادی و بعضاً اخلاقی بین برخی صاحبان قدرت و فرزندان‌شان، که اخبار رسمی مملکت اعلام می‌کند فاجعه‌بار است.

سبب هر چه باشد نتیجه‌ای که امروز شاهد آن هستیم تناسبی با آرمان‌های مردم در سال ۵۷ ندارد. قاعده بر این است که باید به آرمان رسید نه اینکه از آن گذشت! زمانی که مساله حجاب شرعی به دغدغه جامعه اسلامی تبدیل می‌شود آن هم ۴۰ پس از استقرار حکومت اسلامی نشانه چیست؟ نه تنها اسلامی نشده‌ایم بلکه مطالبه‌ای ولو اندک، برای عبور از آن هم در دل جامعه ایجاد کرده‌ایم. اگر بتوانیم داوری خود را از زیر سایه سنگین مفهوم «دشمن» بیرون بیاوریم، خواهیم دید نسلی پرورش یافته که عملاً با آرمان‌های انقلاب بیگانه و ای‌بسا در صدد رهایی از آن است! باید هر سال خود را با آرمان‌هایمان بسنجیم تا بدانیم چقدر دور شده‌ایم! آقایان کاش احساس خطر کنند. خوب است که دستاوردهای به حق انقلاب اسلامی در رشد و توسعه را بیان می‌کنیم، اما اگر شکوه تعریف و تمجیدها بر قضاوت و نقد ما از وضعیت خودمان غلبه کند، به تدریج همان دستاوردهای انقلاب هم از معنا تهی می‌گردد.

فوکو فیلسوف شهیر فرانسوی در بحبوحه وقایع منتهی به انقلاب اسلامی به ایران سفر کرده و مقالاتی از مشاهدات خود به رشته تحریر درآورده که در روزنامه ایتالیایی " کوریه ره دلا سرا" چاپ شده است. مجموع این مقالات در کتابی با عنوان «ایرانیان چه رویایی در سر دارند» با ترجمه معصومی همدانی از نشر هرمس، در دسترس همگان است.

شاید این کتاب کوچک و مختصر برای نسلی که هیچ تصویری از انقلاب ندارند یکی از منابع مهم آشنایی با افکار و احوال مردم در جامعه سال ۵۷ باشد؛ چه اینکه متفکری غربی به مشاهده این وقایع تاریخ‌ساز نشسته، و دریافت خود را گاه با تحلیل‌هایی برآمده از ذهنی فلسفی بیان داشته است. از خاطر دور نماند که قلم نویسنده به نحوی است، که بتواند شور و حال مردم در آن برهه تاریخی را به خواننده اکنون منتقل سازد. هدف معرفی کتاب نیست، بلکه طرح پرسش‌هایی است از منظری که کتاب ذکر شده به ما می‌دهد.

به برخی امور که به عقیده فوکو محرک اصلی بودند اشاره می‌کنیم. بنا بر گزارشات او، مردم ایران به این دلایل از رژیم ناراضی و در پی رهایی از آن بودند: فساد و استبداد، مدرنیزاسیون بی‌هویت و مقابله با اسلام. مردم از فساد دربار، رانت‌های حکومتی، نوعی خصوصی‌سازی منتهی به فاصله طبقاتی و استبدادی که مجال اعتراض به نابرابری‌ها را نمی‌داد به ستوه آمده بودند.

نگاه عمومی به حجم گسترده نوسازی‌ها چندان مثبت نبود؛ در واقع هویت خود را هماهنگ با فرهنگ غربی نمی‌دید. نباید از نظر دور داشت که فوکو مردم ایران را عقب مانده یا بی‌خبر از جهان مدرن نمی‌داند، فوکو می‌گوید: «ایرانی‌ها هم، کمی مثل دانشجویان اروپایی دهه شصت، همه چیز را می‌خواهند، اما این همه چیز که می‌خواهند، آزادی امیال نیست...». به عنوان نمونه می‌توان به جشن هنر شیراز اشاره کرد. مشهور است که آنچه در این جشن‌ها به اجرا در می‌آمد، بعضاً در غرب هم جرات نمایش نداشته است. فارغ از صحت این قول، مستندات تاریخی به اندازه کافی هست که نشان دهد متولیان امر اساساً از وضعیت فرهنگی جاری کشور تصور درستی نداشته‌اند. علاوه بر نابرابری اقتصادی، شکاف فرهنگی عمیقی بین طبقه حاکم و مردم به وجود آمده بود. همین عامل سبب می‌شد تا مردم به رژیم به چشم غریبه‌ای زروگو نگاه کنند.

اما ظاهراً جامعه به این خودآگاهی رسیده بود که برای اداره امور، نسخه‌ای وطنی و سازگار با هویت خود باید داشته باشد. نگاه به آینده با اتکا بر خود. مدرنیزاسیون زیر سایه حکومتی مستبد و فاسد قابل تحمل نبود. می‌توان مدعی شد که مردم، هویت ایرانی و سنتی را دوست داشتند نه وصله‌های ناجور و زنده غربی را.

در آخر هم به مساله تقابل با اسلام که به نوعی با مساله پیشین مرتبط است اشاره می‌کنیم. اغراق نیست که بگوییم مردم ایران تشنه جریان احکام اسلام در جامعه شده بودند. جدای از تکرر افکار و گروه‌های مردمی خواهان تغییر، توافقی عمومی وجود داشت که اسلام، رهایی بخش خلق ایران خواهد بود. همچنین رفتار رژیم در تحریک احساسات مذهبی مردم این تصور را در اذهان مردم قوت می‌بخشید. فوکو وقایع پس از زلزله فردوس را به عنوان تقابلی بین اسلام و رژیم بیان می‌کند که چگونه مردم با هدایت روحانیون و در تقابل رژیم، روستایی را از نو ساختند.

فوکو راه حل را از زبان مردم می‌گوید: «حکومت اسلامی». او مردم ایران را در جستجوی سیاستی معنوی می‌داند. ایران در شرف وقوع انقلابی معنوی، در عصر





شبهه شهادت دکتر فخری زاده:

شهادت محسن فخری زاده با چنین کیفیتی و بدون هیچ نقضی و میان دو خودروی محافظ و حتی بدون کشته شدن فردی دیگر، نشان دهنده یک عملیات اطلاعاتی نظامی قوی و قدرتمند است. هفته نامه انگلستانی جویش کرونیکل، سطح این عملیات را بیشتر نمایان می‌کند؛ در روایتی تازه از ترور شهید محسن فخری زاده، درباره دقت عملیات و نظارت پیچیده ماموران موساد بر فعالیت‌ها و تحرکات فخری زاده به نقل از یک منبع آگاه می‌نویسد:

شهید محسن فخری زاده توسط یک تیربار پیشرفته اتوماتیک که حدود ۱۳ تیر شلیک کرده و حاوی هوش مصنوعی بوده است، به شهادت رسیدند. این تیربار، وزنی حدود یک تن دارد که قطعات آن، در ظرف ۸ ماه توسط موساد به داخل ایران قاچاق و سپس مونتاژ شده است. تیم ترور، متشکل از حداقل ۲۰ ایرانی و اسرائیلی بوده است که هیچ کدام از این افراد دستگیر یا کشته نشده‌اند. این تیم، ۸ ماه فخری زاده را زیر نظر داشته‌اند.

همچنین در ادامه مقاله می‌نویسد: آنها به مدت هشت ماه با آن مرد (شهید فخری زاده) نفس کشیدند، با او بیدار شدند، با او خوابیدند، با او سفر کردند، حتی اگر او عطری استفاده می‌کرد، بویش را حس می‌کردند.

پس از شهادت:

ساعاتی پس از خبر شهادت، سایت‌های گوناگون داخلی، به بیان اخباری متفاوت، درباره نحوه شهادت پرداختند؛ از زخمی شدن و دستگیری تعدادی از مهاجمان تا شهادت تیم حفاظت دکتر و پرداختن به نحوه شهادت. از میان مقامات بلند پایه، تنها سردار فدوی، جانشین فرمانده کل سپاه، بعد از گذشت یک ماه به تشریح نحوه عملیات شهادت پرداخت اما در آن سوی ماجرا، رسانه‌های فارسی زبان و انگلیسی زبان خارج نشین، به این موضوع پرداختند و با افکار خودشان به این موضوع شکلی متفاوت دادند و در این میان، برای عقب نماندن از سرعت اخبار جهانی، باید به اجبار به آنان پناه برد.

شهادت دکتر فخری زاده از منظر حقوق بشری و نهاد های بین المللی:

پس از تایید شهادت دکتر فخری زاده توسط مقامات کشورمان، موجی از محکوم کردن این اقدام تروریستی در کشورهای گوناگون به پا شد اما من به جنجالی‌ترین‌های آنان می‌پردازم.

کاخ سفید و اژانس اطلاعات مرکزی آمریکا CIA، از ابراز نظر در این مورد خودداری کردند و ترامپ، رئیس جمهور آمریکا، به ریتوییت خبرنگاری اسرائیلی در توئیترش بسنده کرد. بنیامین نتانیاهو نخست وزیر رژیم اشغالی هم در واکنش اینگونه جواب داد: طی هفته اخیر کارهایی انجام دادم که نمی‌خواهم شما را از همه آن‌ها مطلع کنم. این برای شماسست شهروندان اسرائیل، برای کشورمان، این هفته دستاوردها بیشتر بود و بیشتر هم خواهد شد. دبیرکل سازمان ملل هم در اقدامی مزحک، تنها خواستار خویشتن‌داری از همه‌ی طرف‌ها شد. اتحادیه اروپا آن را اقدامی مجرمانه و مغایر با اصل احترام حقوق بشری دانست.

تمامی این رفتارها قابل پیشینی بود. سکوت تکراری جامعه جهانی در برابر فعالیت‌های مجرمانه و تروریستی رژیم صهیونیستی؛ دقت داشته باشید که اگر این اتفاق برای چشم رنگی‌های اروپایی افتاده بود، چه سخنرانی‌ها و یا قطنامه‌هایی صادر میشد. در این قرن، شما ایرانی را می‌بینید که بیشترین ضربات را از تروریست خورده و جوانانش را در این راه از دست داده است اما توسط عوامل حمایت کننده تروریست بین‌الملل، به حمایت از تروریست متهم می‌شود و برای این اتهامات پوچ و بی اساس، هر روز بهایی می‌پردازد.

واکنش نظامی:

اما این ترور از جنبه‌ای دیگر قابل بررسی است. از زمان شهادت تا تاریخ ترک ترامپ از کاخ سفید، یعنی ۲۷ نوامبر تا ۲۰ ژانویه یک فاصله حدوداً دو ماهی پدید آمده است و در این بازه که ترامپ درگیر انتخابات آمریکا بود و شکست خود را قطعی پیش بینی می‌کرد، باید به دنبال یک راه برای تغییر ارای انتخابات میگشت یا امید به پیروزی انتخابات بعدی یعنی ۲۰۲۴ می‌بست.

ترور واژه‌ای آشنا میان ملت ایران و رژیم کودک کش اسرائیل است؛ کلمه‌ای حذف نشدنی میان ملت ایران که هر از چند گاهی آن را در کنار نام یک سرباز این وطن می‌بینیم. این کلمه برای رژیم صهیونیستی بیشتر نقش شیمی درمانی را ایفا می‌کند. فقط چند گاهی به عمر این کشور اشغالی اضافه می‌کند و به گمان خودش دشمنان را حذف می‌کند و در عوض به عمر خود می‌افزاید.

در هفتمین روز از اذر ماه ۱۳۹۹، این بار کلمه ترور در کنار اسم محسن فخری زاده آمد؛ ولی من قبل از اسم او، کلمه شهید را می‌آورم. کلمه ترور را می‌گذارم برای انانی که از اسم او می‌ترسیدند. ترور، انسان را حذف شده نشان می‌دهد اما شهادت، انسان را جاودان می‌کند و من، فخری زاده‌های این ملت را جاودانه می‌بینم.

محسن فخری زاده متولد سال ۱۳۴۰، معاون وزیر دفاع و رئیس پژوهش‌های نوین دفاعی بود. او همچنین جزو فهرست ۵۰۰ نفر قدرتمند جهان از نگاه نشریه فارن پالیسی بود و به گفته رسانه‌های غربی، از او به عنوان پدر برنامه هسته‌ای نظامی ایران نام برده می‌شود؛ البته بهتر است بگوییم از او به عنوان اپنهايمر ایران نام می‌برند اما لقب قاسم سلیمانی صنعت دفاعی کشور، برای شخصیتش برانزده‌تر است.

اکنون به بررسی شهادت دکتر محسن فخری زاده از چند منظر اطلاعاتی-امنیتی می‌پردازم:

برنامه ترور در موساد:

ترور دانشمندان هسته‌ای و دفاعی کشورمان و کشورهای دیگر از سال‌های پیش، یعنی با مرگ سیمرا موسی، دانشمند اتمی مصر در سال ۱۹۵۲ در آمریکا و بر اثر مرگی ساختگی، آغاز شد و اکنون بعد از ۷۰ سال همچنان ادامه دارد و اینگونه است که روزنامه ایندپندنت در مقاله‌ای تحت عنوان کشنده‌ترین ترورکنندگان جهان، از موساد، به عنوان ماشین قاتل بی رحم اسرائیل نام برده است. این روزنامه، بیان کرده است که در همه این ترورها، امضا سرویس مخفی اسرائیل دیده می‌شود. رونن برگمن در کتاب "برخیز واول تو بکش؛ تاریخ سری ترورهای هدفمند اسرائیل" اینگونه می‌نویسد:

آخرین قسمت طرح داگان یعنی قتل هدفمند دانشمندان ایرانی، بر عهده خود موساد قرار داشت و موساد برای این کار، فهرست ۱۵ نفره دانشمندان هسته‌ای ایران را که مدعی کار بر روی ساخت سلاح هسته‌ای بودند، تهیه کرد.

دکتر اردشیر حسین پور، اولین شهید هسته‌ای، در سکوت رسانه‌ها توسط عوامل موساد به شهادت رسید؛ نه تشییعی برای او انجام شد و نه پیام تسلیتی گفته شد و نه حتی نام شهید بر او گمارده شد.

تا مقامات امنیتی، به آسیب پذیر نبودن سیستم اطلاعاتی کشور اذعان کنند و به این توهم نبود حفره اطلاعاتی، ادامه دهند. دکتر مصطفی معین، وزیر وقت علوم، این بغض ۱۴ ساله را شکست و به شهادت دکتر حسین پور توسط عوامل موساد اذعان کرد.

حفاظت شهید فخری زاده:

شهید فخری زاده از سال ۲۰۰۷ با قطعنامه ۱۷۴۷ شورای امنیت، در لیست فهرست تحریم قرار گرفت. ایهود اولمرت، نخست وزیر سابق اسرائیل، درباره او می‌گوید: «من فخری زاده را خیلی خوب می‌شناسم، خیلی بهتر از چیزی که فکر می‌کند. او در امان نیست» اما با این گونه تعاریف دشمنان او، سطح حفاظت از چنین فردی جوری دیگر رقم می‌خورد. بنا به تشخیص شورای امنیت ملی، سطح حفاظت در سطح چهار تعیین می‌شود یعنی دو محافظ! با این حال، سپاه بنا به تشخیص خود، درجه حفاظت فخری زاده را به سطح دو می‌رساند و محافظان را افزایش می‌دهد. در کنار این تصمیمات، ضدگلوله نبودن ماشین حامل دکتر فخری زاده نیز از نکات قابل بحث در سطح حفاظت ایشان است. این تصمیمات عجیب در شرایطی گرفته می‌شود که اسرائیل، ۱۵ سال رسماً دکتر فخری زاده را در لیست ترور قرار داده بود و این یعنی تصمیمات غلط در عالی ترین سطح شورای امنیتی کشور. تصمیماتی که در آن، رد پای جریان نفوذ بیشتر نمایان می‌شود؛ جریانی که یکی از عملکردهای آن، تصمیم سازی‌های انحرافی برای ضربه پذیر کردن کشور است.



زهرا بوستانی
کارشناسی فیزیک ۹۸

اینجا کسی هوایی برای نفس نداشت
اینجا کسی با ماسک، لبخند هم نداشت
با آمدنت دیگر دانشجو دانشگاه نداشت
دیگر انگار زندگی هم انگیزه ای نداشت
آمده بودی چند روزی مهمانمان بشوی، بروی!
مهمان ناخوانده ی خارجی، کسی نخواست
با آمدنت عیدمان شبیه به کابوس است
خواب خوشی، به سر دیگر کسی نداشت
از محله و کوچه و خیابان صدا نمی رسد
یعنی امسال محرممان بوی صفر نداشت
اما دگر دلواپس و مایوس نباشید

بدون رعایت شیوه نامه بهداشتی
لبریز ز حرف، ولی حرفی نمانده است
میان این همه تلاطم، موجی نمانده

این جا کسی دغدغه حواس نداشت
این جا کسی ماسک زاپاس نداشت
دیگر کسی سر راه تفرجگاه نداشت
دیگر کسی شمال لنگرگاه نداشت
این جا کسی آشتی کنان نداشت
این جا کسی ترامپ آژان نداشت
دیگر کسی چالدران چایمان نداشت
دیگر کسی چرخ زنان چشمک زنان نداشت
این جا کسی خانه ی سالمندان نداشت
این جا کسی خیابان شارلاتان نداشت
دیگر کسی صبح گاهان رنگین کمان نداشت
دیگر کسی روی سخن شیرین سخن نداشت
این جا کسی اختلاس گر نداشت
این جا کسی سکه اسکناس نداشت
در جای جای شعر من نام ایران است
این شعر من تماما به نام ایران است



فاطمه آشوری
کارشناسی فقه و حقوق ۹۸

پیشگامان انقلاب

به واقع انقلاب اسلامی ایران که در سال ۱۳۵۷ به پیروزی رسید، جنبشی بود که در پانزده خرداد ۱۳۴۲ آغاز شد. زن مسلمان ایرانی نیز در این سال‌های آتش زیر خاکستر، همگام با مردان در جهاد و مبارزه با طاغوت بود و هر چه به سال ۱۳۵۷ نزدیک می‌شد، بر تعداد و بر شدت فعالیت این زنان افزوده می‌شد.

با شعله‌ور شدن آتش انقلاب، زن مسلمان نیز که تا پیش از این با فعالیت‌های مخفی و به عنوان مادر شهید و یا همسر مبارزین در بند، با رژیم شاه مبارزه می‌کرد، به خیابان‌ها آمد؛ با چادر مشکی، با فرزندش که او را در بغل گرفته بود، با مشت‌های گره کرده و با فریاد «مرگ بر شاه».

«شما در چه تاریخی چنین دیده‌اید؟ امروز زن‌های شیر دل طفل خود را در آغوش کشیده و به میدان مسلسل و تانک می‌روند، در کدام تاریخ چنین مردانگی و فداکاری از زنان ثبت شده است.»

در سال‌های آغازین دهه چهل و در ابتدای نهضت مخالفت صریح حضرت امام با حق رای زنان (اشاره به لایحه دولت اسدالله علم مبنی بر شرکت بانوان در انتخابات) و نیز مخالف ایشان با تساوی حقوق زنان و سربازی بردن دختران برخاسته از همین اصل است، چنان که ایشان خود می‌گویند: «مگر با چهار تا زن فرستادن به مجلس ترقی حاصل می‌شود؟ مگر مردها که تا حالا بودند ترقی برای شما درست کردند تا زن‌هایتان ترقی درست کنند؟ ما با ترقی زنان مخالف نیستیم، با این فحشا مخالفیم با این کارهای غلط مخالفیم.»

اما پس از پیروزی انقلاب و تغییر شرایط اجتماعی از آنجا که حضرت امام زمینه را برای رشد و حضور سازنده آن‌ها آماده می‌بینند خواستار حضور فعال زنان در صحنه‌های مختلف می‌شوند:

«شما هم (زنان) باید رای بدهید. شما هم با سایرین فرقی ندارید، بلکه شما مقدمید بر مردها.»

«شیء‌وارگی» محصول نظام استثمارگر است که هم زن و هم مرد را مورد سودجویی قرار می‌دهد. حذف نظام ظالم و استثمارگر زمینه ساز حضور رو به کمال مرد و زن می‌شود. و از این رو حضرت امام در تبیین حدود جایگاه اجتماعی زن در یک نظام ایده‌آل می‌فرمایند: «در نظام اسلامی زن به عنوان یک انسان می‌تواند مشارکت فعال با مردان در بنای جامعه اسلامی داشته باشد ولی نه به صورت یک شیء، نه او حق دارد خود را به چنین حدی تنزل دهد و نه مردان حق دارند که به او چنین بیندیشند.» و نیز: «اسلام زن را مثل مرد در همه شئون، همان طوری که مرد در همه شئون دخالت دارد زن هم دخالت دارد.» و در این زمینه از یک سو دایره سخنان امام از توصیه فراتر رفته و وارد قلمرو الزام می‌شود: «زن باید در مقدرات اساسی مملکت دخالت کند.» و از دیگر سو ایشان این حضور را با کرامت و شرافت ویژه‌ای توأم می‌سازند: «ما نهضت خودمان را مدیون زن‌ها می‌دانیم. مردها به تبع زن‌ها در خیابان‌ها می‌ریختند.»

از دیگر نکات مهم اندیشه امام، در مورد نسبت میان زن و مرد است. در دیدگاه سنتی زن موجودی درجه دو تلقی می‌شود. در دیدگاه متجدد با آنکه دایره اختیارات زن افزایش یافته اما وی بیشتر نقش جایگزین را دارد که در مواقع ضرورت و اضطرار جای خالی مرد را پر می‌کند و در نهایت زن پس از مرد قرار دارد. در فمینیسم نیز که امروزه به عنوان پیشروترین نهضت زنانه در دنیا شناخته می‌شود زن برتر از مرد است بلکه در مقابل مرد قرار دارد و برای احقاق حقوقش باید با تمام قوا در مقابل مرد بایستد و جامعه ایده‌آل آن، جامعه یک جنسیتی و زنانه است.

به صورت طبیعی پس از تبیین و تفسیر جایگاه و منزلت اجتماعی زن از سوی امام خمینی رحمه الله، زمینه برای حضور فعال و سازنده زن در نظام اسلامی فراهم شد. به همین جهت ایشان از یک طرف حدود فعالیت‌های علمی، اجرایی، سیاسی، حقوقی و... زنان را معین می‌سازند و از طرف دیگر با بررسی تنگناهای موجود، راه حل‌هایی مناسب را ارائه می‌کنند.

این تلاش، مطمئناً با واکنشی نظامی به واسطه جرقه‌ای در منطقه باروتی خاورمیانه شروع می‌شد و جنگی منطقه‌ای که ترامپ و نتانیاهو خواهان آن بودند، پدید می‌آمد. در این صورت، ابتدا تمامی امیدهای تیم مذاکره بایدن به شکست می‌انجامید و یک برگ برنده برای ترامپ پدید می‌آمد. دوم، ترامپ دل و جیب یار همیشگی‌اش، محمد بن سلمان را دردست می‌گرفت و حمایت تاثیرگذار بنگاه‌های قدرتمند یهود برای انتخابات ۲۰۲۴ را بدست می‌آورد و در آن سوی ماجرا، بهترین زمان برای فرار نتانیاهو برای مواجهه با رسوایی فسادهای مالی‌اش پدید می‌آمد.

ناگفته نماند که در مقابل این افراد باید به سیستماتیک بودن تصمیم گیری در امریکا اشاره کنیم که بهتر از هر فرد، نتایج و عواقب جنگیدن با ایرانی که نیروهایش در سراسر منطقه کابوسی برای نیروهای امریکا و متحدانش تبدیل شده است را میداند.

تقابل امنیتی ایران و اسرائیل:

از سال ۲۰۰۷ که دکتر اردشیر حسین پور توسط موساد به شهادت رسید تا کنون ۱۴ سال می‌گذرد. در ۱۴ سال، ۶ دانشمند کشورمان ترور شدند. شبکه موساد که هیچ، حتی عوامل این ترورها نیز هنوز دستگیر نشده‌اند و در این راستا، صداوسیما با فیلم‌های هیجان‌انگیز اطلاعاتی و امنیتی‌اش و با راه‌های دیگر، به دنبال نشان دادن وجود شبکه بدون نقض اطلاعاتی است و تا زمانیکه این حجم از حفره‌های اطلاعاتی و امنیتی در کشور وجود داشته باشد و تصمیمات غلط از موضع ضعف و انفعال برخاسته از تفکر ترس در برابر اسرائیل توسط نفوذی‌ها در عالی‌ترین سطح از کشور گرفته و در کشور اجرا شود و جمهوری اسلامی ایران جوابی قاطع و در سطح ترور دکتر فخری زاده به رژیم کودک کش ندهد، موساد دانشمندی را در تهران زنده نخواهد گذاشت و ما همچنان باید منتظر از دست دادن دانشمندانی باشیم که با شهادتشان شناخته می‌شود.

دیگر امیدی به هیچ رسانه‌ای اعم از اصلاح طلبان و اصول گرایان نیست. باید از جنبش‌های دانشجویی آغاز کنیم. اول خون خواه شهدای دانشمند کشورمان باشیم تا باز پس گیری قدس.

سخن آخر:

از اردیبهشت سال ۱۳۵۸ که تیمسار قرینی توسط گروهک فرقان به شهادت رسید و اولین شهید ترور لقب گرفت تا کنون که موساد شهید فخری زاده را به شهادت رساند، ۴۰ سال می‌گذرد. فرقی هم نمی‌کند فرقان باشد یا مجاهدین یا موساد؛ سرباز این وطن که باشی دشمن آنهایی. دیگر واژه ی ترور و شهادت، جزئی از زندگی سربازان مکتب خمینی شده است و شهادت، پایان کار سربازان مکتب خمینی است و چه پایانی شیرین تر از شهادت...



فارغ از نقدهای مطرح شده و سایر جوانب فنی و رسانهای این کلیپ به نظر میرسد ما هنوز یاد نگرفتیم چطور باید به سراغ آسیب‌های اجتماعی رفت؟ چطور باید آن را نشان داد؟ چطور با کسی که حرف از این آسیبها میزند برخورد کرد؟ چطور با کسی که یک طرف این آزارها قرار گرفته تعامل داشت و او را اقناع کرد؟ چه کسانی در چه کسوتی باید قانونی تصویب یا اجرا یا نظارت کنند تا کمتر شاهد این دست اتفاقات باشیم؟ و سوالات مختلفی که ذهن هر دیدهبانی را به خود مشغول میسازد.

جای خالی همیشگی رسانه ملی نیز به قوت باقیست که بیاید یک بار هم که شده به نفع مردم دوربین به دست بگیرد و به جای اینکه بگوید ای خواهرم حجابت تا کمتر مورد آزار خیابانی قرار بگیری، آموزش دهد که موقع مواجهه با آزار خیابانی بایستی چه کار کرد؟ یا آموزش دهد پس از وقوع آن چه حق و حقوقاتی داری و چطور میتوانی با قانون از حق خودت دفاع کنی! یا حداقل برخورد با چند مزاحم نوامیس ملت را نشان دهد که آری، عواقب این شوخی مضحک و تفریح بیخاصیت تو، میتواند چه مجازات سختی داشته باشد! و هزاران ایده سلبی و ایجابی دیگر.

نکته جذابی که در واکنشها به این رخداد بود، تفکیک زن و مرد در مجوز ابراز واکنش بود. یعنی مثلا آقایانی که نمیدانند خانمها چه عذابی از این بابت میکشند نباید نظری له یا علیه آن مسئله بدهند! حال آنکه یک طرف این آزارهای خیابانی مردان هستند و اتفاقا باید در چارهجویی برای رفع آن دیده شوند. به نظر نگارنده این متن، همانقدر که آسیب نرساندن به محیط زیست، زن و مرد نمیشناسد، مقابله با آزارهای خیابانی نیز زن و مرد نمیشناسد و باید انسانها برای حل مشکلات انسانها، گردهم جمع شوند و به دنبال راهکار باشند.

چندی پیش ویدئویی از یک گروه هنری مشهدی در اینستاگرام پخش شد که در آن دختری را نشان می‌داد که با سه نوع پوشش مختلف در حاشیه پارک ملت و ضلع غربی آن (بلوار امامت) راه می‌رود و از سمت آقایان حاضر در پارک، مورد آزارهای کلامی متعدد قرار می‌گیرد. این ویدئو در مدت زمان کمی بازدید زیادی خورد؛ به صورتی که تقریباً تمام فعالین فضای مجازی مشهدی یا آن را استوری کرده بودند یا حداقل آن را دیده و واکنش نشان داده بودند.

واکنشها به این کلیپ بسیار جذاب و متنوع بود؛ از کسانی که آن را سفارشی از سوی دشمنان قسم‌خورده خارجی یا حداقل مشابه بازنمایی بی‌بی‌سی و سعودی‌اینترنشنال از جامعه ایران می‌دانستند، تا افرادی که با آن همزادپنداری کردند و به بیان تجربیات تلخ خود از آزارهای خیابانی پرداختند.

اما در بین تمام این واکنشها می‌توان چند نقد منصفانه را حائز اهمیت دانست:

الف) منطقه‌ای که برای فیلمبرداری و تهیه گزارش از آزارهای خیابانی انتخاب شده بود، به نوعی پاتوق این دست اتفاقات محسوب می‌شود و فراوانی این آزارها در آن بسیار بالاست.

ب) نوع پوشش خانمها هر چند در ظاهر متفاوت بود اما اصلاً تنوع اجتماعی نداشت؛ یعنی «نمونه» خوبی برای «جامعه» پوشش بانوان مشهدی نبود!

ج) هم ایده کلیپ کپی بود و هم در کلیپ نهایی گفته نشده بود این برش، از چند ساعت فیلم جدا شده است!؟



قربان فعالین فرهنگی نیز بشویم که فکر میکنند جواب سیاهنمایی، سفیدنمایی است و علت مزاحمتها و آزارهای خیابانی فقط پوشش خانمهاست. فکر میکنند اگر همه چادری باشند این اتفاقات تمام میشود و همه مشکلات به پوشش بانوان ختم میشود. بله، شکی نیست بانوان چادری به نسبت سایرین احتمالاً کمتر مورد آزارهای خیابانی قرار میگیرند ولی باز هم قرار میگیرند؛ یعنی چادر تمام راه حل نیست و میتواند در بهترین حالت، کاهنده این آسیب باشد.

کلیپ مذکور نمیتواند نماینده خوبی برای نشان دادن این معضل باشد ولی نمیتوان وجود آن آسیب به نمایش درآمده را منکر شد. باید حواسمان باشد فقط در یک پاتوق است که چنین جسارتی میتواند اینقدر علنی و عریان صورت گیرد. بسیاری از موارد جسارت‌های خیابانی ممکن است در خیابان‌های خلوت رخ دهد که فقط زجرش در یاد یک انسان بماند. پس بیاییم کمی علمیت و دقیقت به آسیب‌های اطراف خود بنگریم تا حق مطلب درست ادا شود و اگر بنا داریم برای آن انرژی مصرف کنیم، طوری عمل کنیم که آحاد جامعه را با خود علیه یک آسیب اجتماعی هماهنگ سازیم، نه یک قشر یا گروه خاص!

ما و نهادهای اجتماعی
پیمان

آزادی در عمل، نه گفتار

آزادی، مفهومی که می‌توان گفت از ابتدای تاریخ بشر مورد توجه افراد بسیاری واقع شده است. یکی از اهداف انقلاب‌ها، جنبش‌ها، جنگ‌ها و... رسیدن به آزادی در زندگی است. همچنین اندیشمندانی در خصوص آزادی با گرایش‌های گوناگون به بحث و نظر پرداخته‌اند. مذاهب، فرق، مکاتب، جریان‌ها و... هر کدام تعریفی خاص از مفهوم آزادی دارند و در چارچوب مشخصی آن را قرار می‌دهند. به علاوه اینکه آزادی می‌تواند با ابعاد مختلف یک جامعه تلفیق شود و معنای جدیدی از خود ارائه دهد.

انقلاب اسلامی ایران از جمله حرکات اجتماعی بود که بر مبنای ایدئولوژی اسلامی شکل گرفت و سعی آن بر این بود که نظامی سیاسی بر مبنای اسلام پایه ریزی کند. «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» شعاری بود که در جریان انقلاب مطرح شد و امروزه گفته می‌شود که با موفقیت انقلاب، تمام این مفاهیم در کشور صورت می‌پذیرد. یکی از این مفاهیم، آزادی است. با توجه به این که انقلاب بر مبنای اسلام که دین پذیرفته شده توسط اکثر افراد جامعه بود، صورت پذیرفت، طبیعتاً در چنین جامعه‌ای، معنای آزادی نیز تحت تاثیر تعالیم و کتاب آسمانی این دین قرار می‌گیرد. به همین جهت در اینجا سعی ما بر این است که معنای آزادی را در قرآن که کتاب آسمانی مسلمانان است و گفته می‌شود که بسیاری از اقدامات و قانون‌گذاری‌ها در جمهوری اسلامی ایران بر مبنای قرآن صورت گرفته، بررسی کنیم.

در قرآن دو صفت «آزاد بودن» و «مختار بودن» به صورت فطری برای انسان مطرح شده است. در کنار این‌ها، خداشناسی و گرایش به خداوند و پرسش او امری ذاتی برای آدمی و هدف خلقت او بیان شده است. در نتیجه، می‌توان گفت انسان آزاد است و باید در زندگی آزاد باشد تا به هدف اصلی خود دست یابد. از منظر قرآن، آزادی در سه بعد معنا می‌شود؛ ۱- حق تعیین سرنوشت خود ۲- عدم سلطه انسان‌ها بر یکدیگر ۳- عدم ایجاد موانع در برابر انسان

سرنوشت انسان در دو بعد فردی و اجتماعی مطرح می‌شود. آیه «ان الله لا یغیروا ما بقوم حتی ینظروا ما با انفسهم» اشاره به این دارد که حتی سرنوشت سیاسی و اجتماعی مردم به دست خودشان رقم می‌خورد. از طرفی گرایش به آزاد بودن امری درونی و فطری برای انسان است. نتیجتاً انسان‌ها خواهان نظام سیاسی هستند که بتوانند در آن از آزادی برخوردار باشند. پس طبیعی است که اکثر اجتماعات، سرنوشت خود را به سمت نظامی سوق می‌دهند که چنین ویژگی را داشته باشد. اما موانعی بر سر راه آزادی انسان قرار دارند. قرآن از دو عامل «انسان‌های دیگر» و «امیال و هواهای نفسانی» به عنوان موانع آزادی یاد می‌کند. در نتیجه آزادی باید در دو بعد درونی و بیرونی تامین شود. این دو بعد نیز به هم وابسته و مرتبط هستند و تحقق یا عدم تحقق هر کدام از آن‌ها بر دیگری تاثیر می‌گذارد.

آزادی نیز همچون مفاهیم دیگر از اهدافی برخوردار است. اهداف آزادی از دیدگاه قرآن در سه مولفه عدالت، کسب شناخت و آگاهی و همچنین توحید و خداباوری خلاصه می‌شود. عدالت می‌تواند در سطوح مختلفی جلوه‌گر شود. از منظر قرآن دوری انسان از شرک و هواهای نفسانی، دستیابی او را به عدالت میسر می‌سازد. این بیانگر عدالت در روح و درون آدمی است. از طرفی در زندگی دنیوی، نبود عدالت می‌تواند به آزادی انسان در تمام سطوح مادی و معنوی لطمه وارد کند. چرا که جسم و روح انسان و همچنین زندگی مادی و معنوی انسان به هم مرتبط هستند. بنابراین طبیعتاً دو بعد مادی و معنوی عدالت باید همگام با هم محقق شوند تا بتوان گفت آزادی انسان محیا شده است. صرف توجه به یک بعد نه عدالت را به ارمغان می‌آورد و نه آزادی را و این از وظایف حکومت اسلامی است که چنین عدالتی را برپا کند. کسب شناخت و آگاهی را می‌توان برابر با مفهوم آزادی بیان که امروزه مطرح می‌شود، دانست. لازمه رسیدن به شناخت و آگاهی، رها شدن انسان از غل و زنجیرهای القای تفکرات گوناگون و متناقض با هم است. استفاده از اجبار و زور در ارائه مسیر حق به دیگران، نه تنها موثر نیست بلکه افراد را از مسیر حق دل زده و ناخرسند می‌سازد. بی‌شک بدون رعایت این مورد، هدف دیگر آزادی یعنی توحید و خداباوری، به محاق خواهد رفت.

حال در جامعه‌ای که شعار انقلاب آن استقلال و آزادی بود و تعالیم اسلامی را اصل و اساس کار خود قرار داد، آزادی تا چه حد در عمل و نه در گفتارها و نوشته‌ها، محقق شده است؟

امروزه ما شاهد این هستیم که عده‌ای جامعه ایران را فاقد آزادی می‌دانند. این مسئله می‌تواند وابسته به دو عامل باشد؛ اولین عامل اینکه معنای آزادی در نظر اشخاص، هم پای با متحول شدن فکر و اندیشه آنان تغییر یافته است و چیزی را که امروزه در جامعه تحت عنوان آزادی مشاهده می‌کنند، با تفکرات شان سازگار نیست و چنین برداشت می‌شود که آزادی به طور کلی وجود ندارد. دومین عامل به عملکرد افرادی برمی‌گردد که مسئول تامین آزادی و مولفه‌های مرتبط با آن در جامعه هستند. اقدامات نامناسب، بدکارکردی‌ها، سیاست‌گذاری‌های نامربوط و چندین عامل دیگر در کنار ادعای ایجاد عدالت و آزادی توسط مسئولین تنها در مقام گفتار، موجب محقق نشدن آزادی به طور حقیقی در دنیای واقعی شده و مردم، آزادی و نتایج آن را در زندگی واقعی خود حتی در همان معنای دینی خود حس نمی‌کنند.

بی‌شک تا زمانی که گفتارها به عمل تبدیل نشود هیچ امری چه آزادی، چه عدالت و چه استقلال محقق نمی‌شود و مردم آثار آن را در زندگی شخصی و اجتماعی خود نخواهند دید.





می کشیم که نوزادانی

انجام نشود در آینده تعداد کودکان عقب افتاده و دارای اختلال کروموزومی زیاد خواهد شد.

واکنش‌ها جالب‌تر و جنجالی‌تر نیز می‌شود.

وقتی یک روحانی کارشناس در یک شبکه تلویزیونی به غربالگری موضع نشان می‌دهد و معتقد است تعیین شاخص‌ها در دستگاه‌های غربالگری در ایران دست کاری شده تا فرزند سالم‌تر و باهوش‌تر را مریض‌تر نشان دهد. هم‌چنین این اتفاق را یک جنایت بزرگ می‌خواند و از مردم می‌خواهد که اگر موردی را می‌شناسند آنها را مطلع سازند و کنایه‌ای به دست‌های پشت‌پرده وزارت بهداشت و پزشکان در این برنامه تلویزیونی از سوی کارشناس صورت می‌گیرد.

دکتر حسام‌الدین علامه نیز ضمن انتقاد به مصوبه اخیر مجلس در راستای حذف غربالگری در دوران بارداری گفته است:

«متأسفانه نمایندگان مجلس با مصوبه اخیر به جای آنکه اشتباهاتی مانند نقص و ضعف پروتکل‌ها و یا سوءاستفاده برخی متخصصان و سایر نواقص موجود در حوزه سیاست‌های باروری را حذف کنند، صورت مسئله را پاک کرده‌اند».

کار حتی به سیاست‌های ابلاغی رهبر انقلاب نیز می‌رسد به گونه‌ای که پدram کاویان (مدیر گروه سیاستگذاری جمعیت اندیشکده ایتان) می‌گوید: «طبق بخشی از بند چهارم سیاست‌های ابلاغی جمعیت که بیان دارد «تحکیم بنیان و پایداری خانواده با توسعه و تقویت خدمات بهداشتی و درمانی و مراقبت‌های پزشکی در جهت سلامت باروری و فرزندآوری» کمک می‌کند که کارشناسان و صاحب‌نظران ما با وجود نظرها، اختلاف‌هایشان را حل کنند؛ چون این سیاست با حذف و ممنوعیت غربالگری همخوانی ندارد».



و در آخر مجلس نیز بی‌کار نمی‌شینند و تیر خلاصی را می‌زنند و حسینعلی شهبازی به عنوان رئیس کمیسیون بهداشت مجلس می‌گوید که مجلس هیچ مصوبه‌ای درباره حذف اجباری بودن غربالگری زنان باردار نداشته است و موضوع در حد پیشنهاد در کمیسیون ویژه جمعیت طرح شده است.

بعد از تمام این جنجال‌ها و واکنش‌ها، خوب است چند نکته و راهکار را متذکر شویم و پیشنهاد دهیم:

(۱) با حمایت‌های قانونی، الزام روانی پزشکان برای غربالگری همه مادران حذف شود و این فرایند باید کاملاً اختیاری برای مادر و بدون ایجاد فشار و استرس ارائه شود.

(۲) غربالگری فقط به مادران پرریسک اختصاص یابد.

(۳) دولت در تمام مراحل غربالگری از مادران حمایت کند زیرا حدود ۴۰٪ مادران توان مالی غربالگری دوم را ندارند.

(۴) با ارتقای روش‌ها و تجهیزیات پزشکی خطای غربالگری کاهش یابد.

(۵) با ایجاد یک سامانه شفاف و نظارت دقیق از سودجویی مالی پزشکان و آزمایشگاه‌ها به واسطه غربالگری بی‌مورد جلوگیری شود.

ساعت ۱۲:۴۶ پنج‌شنبه توییت‌ر شاهد یک توییت جنجالی از سوی «کبری خزعلی» رئیس شورای فرهنگی اجتماعی زنان و خانواده در شورای عالی انقلاب فرهنگی شد. توییتی که چند ساعت بیشتر عمر نداشت و توییت آن را حذف کرد. اما موضوع توییت چه بود؟ «حذف غربالگری اجباری قبل از زایمان»

خوب است بدانیم که تست‌های غربالگری (غربالگری مرحله اول بارداری و غربالگری مرحله دوم بارداری)، به مجموعه‌ای از بررسی‌های آزمایشگاهی و سونوگرافی گفته می‌شود که در مراحل مختلف انجام شده و هدف این است که مادران باردار را از یک سری سندرم‌ها و نقایص جنینی (نه همه‌ی نقایص) غربال کرده و آنها را در گروه‌های کم‌خطر یا پرخطر قرار دهد، که وزارت بهداشت تست مرحله اول غربالگری را اجبار کرده است اما متأسفانه در ایران این طور برداشت می‌شود که وقتی می‌گوییم غربالگری انجام شد یعنی باید سقط صورت بگیرد، در حالیکه مطلقاً این طور نیست.

این تفکر غلط ناشی از چیست؟

در ایران تست اول غربالگری با حساسیت بالا و اختصاصیت پایین صورت می‌گردد (یعنی ۱) به دلیل ارزانی می‌توان برای تمامی مادران از هر طبقه اجتماعی انجام داد و ۲) دارای منفی کاذب است یعنی هیچ

مورد مشکل‌داری غیرقابل شناسایی نیست اما مثبت کاذب بالایی دارد بنابراین تعداد زیادی از مادران بعد از انجام این تست ممکن است پاسخ تست آنها مشکوک گردد اما یک ایراد کلی به سیستم پزشکی وارد می‌شود آن‌هم توضیح ندادن کافی و کامل به مادر، که مشکوک بودن تست اول بارداری به معنای ۱۰۰٪ ناقص بودن جنین نیست؛ بسیار دیده شده مادرانی که تست اول غربالگری آنها مشکوک بوده اما فرزندی سالم به دنیا آوردند.

در اینجا تست دوم غربالگری در پی از بین بردن ابهامات در پاسخ تست غربالگری اول مطرح

می‌شود که به دلیل هزینه‌های بالا بسیاری از مادران از انجام آن خودداری می‌کنند و به پاسخ تست اول اکتفا و جنین خود را سقط می‌کنند

و متأسفانه آمارها نشان می‌دهد که در ایران از هر هزار مادر که به مرحله دوم غربالگری فرستاده می‌شوند فقط ۶ نفر دارای نوزاد غیرسالم‌اند و این یعنی ۲۰ هزار جنین سالم در سال قربانی می‌شوند.

پس از این توضیحات حذف غربالگری که خود نیز دارای عیب‌هایی است که باید بهبود یابد، به نظر جالب نمی‌رسد

زیرا همانطور که گفته شد غربالگری برای جلوگیری از تولد نوزادانی با ناتوانی‌های جسمی و ذهنی است، همچنین در کشوری مثل ایران که ازدواج فامیلی در آن زیاد است، حذف این تست کار عقلانی نیست.

مریم اردبیلی در راستای حذف غربالگری می‌گوید: «ما اگر با رویکرد پاک کردن صورت مسئله غربالگری را حذف و امکان چک سلامت جنین را از والدین بگیریم، ممکن است ناخواسته باعث سقط‌های غیرقانونی شویم و این خطر پیش روی ما است».

شیرین نیرومنش، استاد دانشگاه علوم پزشکی دانشگاه تهران نیز معتقد است که عدم غربالگری در دوران بارداری هزینه‌ساز خواهد بود و اگر این تست‌ها

سیاست در دنای علی «ع»



فاطمه رجاییان
علوم قرآن و حدیث ۹۷

دنیای علی دریای عمیقی از اندیشه است؛ علی فراتر از یک بشر است، در قامت همسر بی‌همتاست برای فاطمه (س)، پدر که می‌شود حسینی را تربیت می‌کند که مرز روشنی حق از باطل است؛ در میدان نبرد خیبر حریفش نمی‌شود، در محراب بندگی از خوف معبودش به خود می‌پیچد، خطبه‌هایش بر منبر دل‌ها را می‌لرزاند؛

علی (ع) که خلیفه می‌شود دنیای حکومت و سیاستش تماشایی‌تر است؛

در حکمت ۳۱۴ نهج البلاغه روش برخورد با دشمن در حکومت اسلامی آمده است. حضرت امیر می‌فرماید: «ردوا الحجر من حیث جاء فان الشر لا یدفعه الا الشر»، سنگ را از همان جایی که دشمن پرت کرده است، بازگردانید، که شر را جز شر پاسخی نیست؛ در شرح این حکمت آمده است: «سنگ کنایه است از شری که از سمت دشمن می‌آید، اگر بنا باشد با آن برخورد کنیم با موعظه و پند نمی‌شود فقط زبان زور را می‌فهمد و خودش هم با زبان زور با دیگران برخورد می‌کند. سنگ نماد قدرت هم می‌تواند باشد یعنی جوابشان را با قدرت بدهید؛ آیه‌ای در قرآن آمده است که می‌فرماید: «هرچه قدر که می‌توانید خودتان را قدرتمند کنید (این قدرت می‌تواند سیاسی، نظامی، اقتصادی و... باشد) و به وسیله این قدرت دشمنان خود و دشمنان خدا را بترسانید چرا که شما را تهدید نکنند و به شما ظلم نشود.

و همچنین می‌فرماید: «این مسیرهزینه‌هایی دارد و نیازمند صرف پول است؛ مطمئن باشید آنچه در مسیر خدا صرف کردید به شما باز می‌گردد، اینگونه است که باید اول قدرتان را نشان دهید و بعد مذاکره کنید چرا که اگر آن‌ها ضعف شما را ببینند هرگز کوتاه نمی‌آیند.

اما اگر دشمن داخلی بود متفاوت است اینجا اختلاف میان دو مومن است، فرضا اگر همسایه‌ای با همسایه دیگر به اختلاف خورد چه کنیم؟ با این افراد بلافاصله این رفتاری که گفته شد جایز نیست بلکه در قرآن اشاره شده است: «بدی را با نیکی دفع کن چرا که شاید او بهترین دوست تو شود و آخرین راه خشونت است» و در حکمت ۱۵۸ نهج البلاغه آمده که شر برادرت را با فضل بر او برگردان.

اگر به عنوان مثال دشمن از حربی هنر استفاده کند و از این راه به دنبال ضربه رساندن باشد ما هم از همین مسیر باید حقایق را روشن کنیم و به دفاع و مبارزه بپردازیم.

جزئیات رفتاری و اخلاقی و سیاسی در جامعه اسلامی اینگونه است. شیعه خانه علی (ع) می‌بایست در اوج قدرت باشد در تمامی ابعاد. هرزمان که لازم شد در هریک از ابعاد

نظامی، هنری، علمی، اقتصادی و... اظهار وجود کند و در موضع ضعف نباشد تا مورد تهدید دشمنان خدا قرار گیرد.

علی (ع) را شیعیانش خوب باید بشناسند تا در راه هدف‌هایش بتوانند چون اون رفتار کنند نشانه‌ای از او در وجودشان باشد و حکومت را چون او هدایت کنند. ضعف و احساس ضعف در برابر دشمن هیچ کدام مسیری نیست که مورد تایید حضرت باشد.

منبع: شرح حکمت ۱۴۳، حجت الاسلام و المسلمین نظافت

بازماندگان



زهرا محدث حسینی
مدیریت بازرگانی ۹۸

وقتی می‌گوییم بازماندگان دقیقا یعنی چه؟ ما که عزیزی را از دست داده‌ایم و غمی بر ما حاکم است از چه بازمانده‌ایم؟ از اینکه دیگر او را نداریم؟ یا این همه غم اخطار روح فراموش شده‌ی زندانی ماست؟ شاید دلش گرفته از این همه اسارت، از اینکه باز دیگری رفت و پر باز کرد و پرواز کرد و من کنج این جسم به ظاهر سالم باز دوباره، مانده‌ام.

دکتر شریعتی می‌گفت: «عقل این را نمی‌فهمد» ، انگار جسم ما هم مرگ را نمی‌فهمد، فقط گاهی رودررو می‌شوند، مثل وقت‌هایی که دنیا، انسان‌های بزرگ را از دست می‌دهد و ما تازه می‌فهمیم مرگ وجود دارد؛ «انا لله و انا الیه راجعون» را دقیقا برای ما گفته‌اند و اینجاست که روح می‌آید و می‌گوید دیدی گفتم حالا باورت شد؟

بین خودمان بماند جسم باز هم در سر می‌پروراند که مرگ برای همسایه است. صریح‌تر بگوییم، از مرگ می‌ترسیم چرا که خویش را بیشتر با جسم هم هویت می‌دانیم، تولد و مرگ فقط بر بخش جسم ما دلالت دارند نه تمام ما؛ به راستی ما روحی هستیم که جسم دارد یا یک جسم که روح دارد؟

آن بخش از وجود انسان که خداوند او را مخاطب قرار داده و بار تکالیف الهی را بر دوشش نهاده، روح انسان است. تمام شرافت و عظمت آدمی به روح اوست که اگر به عبودیت و بندگی مفتخر شود به عظمت و شرافت می‌رسد. البته شاید جدال دو وجه خاک و خدای انسان هیچ‌وقت پایان نداشته باشد

اما باید از دوگانگی رها شویم چرا که ریشه تمام نگرانی‌ها در وجود دوگانه است، به همین دلیل تمام صوفیان و عرفا در تمام اعصار، اصرار بر این دارند که فراتر روید و دوباره همچون گذشته‌ی خود، یگانه شوید. تعبیر قرآن نیز بیان‌گر این است که انسان‌ها از یک نفس واحد به وجود آمده‌اند

هر زمان که مرگ اتفاق بیفتد و فرمی از زندگی محو بشود، خدا یعنی آن بی‌فرم غایب یگانه می‌درخشد. به همین دلیل برخی از عرفا، مقدس‌ترین اتفاق در زندگی را مرگ می‌دانند

آرامش و صلح خدا می‌تواند با تأمل و پذیرش مرگ به ما برسد، پذیرشی که تنها به آنانی داده می‌شود که جملگی روح شده‌اند چه جسمشان حاضر باشد چه نباشد، بی‌وقفه هستند



نام او دختر است؛ کسی که شخصیتش در کنار فرد دیگری به نام همسر معنا پیدا می‌کند و هرگاه از سن معینی (که در هر شهر و دیاری متفاوت است) گذر کرد، هزار برچسب به او می‌خورد که چرا تا الان ازدواج نکرده‌است.

نام او دختر است؛ کسی که از کودکی، هر وقت خواستند برایش آرزوی موفقیت کنند، او را در لباس سفید عروسی تصور کردند و کسی نگفت ان شاءالله جشن فارغ التحصیلیات، ان شاءالله موفقیت در رشته تحصیلیات، ان شاءالله موفقیت به عنوان شخصی که در جامعه مفید است.

نام او دختر است؛ کسی که وقتی تحصیلات دانشگاهی‌اش تمام شد و قصد کار کردن و مستقل شدن داشت، هزار چشم خیره به او نگاه کردند که «کار واسه چی؟ استقلال مالی چه معنی داره؟ آخرش باید بچه‌داری کنی!» افسوس که نمی‌دانند صحبت کردن از تقابل مقام مادری و کار کردن در قالب این جملات، چه فاجعه‌ای به بار می‌آورد.

نام او دختر است؛ روز میلاد خانم فاطمه زهرا (س) که می‌شود کسی به او تبریک نمی‌گوید. چون او ازدواج نکرده‌است و مستحق تبریک نیست و در عوض، روز ولادت حضرت معصومه (س) که به اشتباه روز دختر نامیده می‌شود و در اصل روز خواهر است، به او تبریک می‌گویند. دریغ که این تقسیم بندی، دوباره به او یادآوری می‌کند که شخصیت تو در کنار همسر معنا پیدا می‌کند و تو به تنهایی جایگاهی نداری.

نام او دختر است؛ کسی که وقتی زمان ازدواجش رسید، به او اجازه رفت و آمد با خواستگارش را نمی‌دهند؛ چون اگر کسی از فامیل و دوست و آشنا او را ببیند، هزار فکر و خیال بد می‌کند و اسم رویش می‌ماند!

نام او دختر است؛ کسی که هر چه دست‌پختش بهتر باشد محبوب‌تر است، هر چه جهیزیه‌اش بیشتر باشد، بیشتر مورد احترام قرار می‌گیرد. جهیزیه‌ای که قانوناً بر عهده او نیست، هر چه ساکت‌تر و سر به زیرتر و هر چی آقامون بگه تر باشد، زن زندگی خوانده می‌شود و به به و چه چه‌ها به راه می‌افتد. گویا فراموش کرده‌اند که الگوی همه زنان ما، بانویی‌ست که در دفاع از حق خود در مسجد سخنرانی می‌کند. الگوی زنان ما بانویی‌ست که در دفاع از حقانیت برادر خود، در مجلس یزید سخنرانی می‌کند.

و دردناک‌تر از همه... نام او دختر است؛ کسی که وقتی با همسرش به مشکل خورد و نتوانست با او زندگی کند، اگر بتواند از پس خانواده خودش بر بیاید و آن‌ها را متقاعد کند که در این زندگی دارد نابود می‌شود و طلاق عین آزادی‌ست برای او، اگر بتواند از شر حرف و حدیث مردم در امان باشد و اگر بتواند با قانون فعلی حاکم در ازدواج بجنگد و در نهایت خودش را از رابطه سمی که در آن قرار دارد بیرون بکشد، تازه ماجرا شروع می‌شود!

تغییر نوع نگاه جامعه به دختری که چندماه/چند سال زندگی متهالی را تجربه کرده و حالا مجرد شده‌است، غیرقابل‌انکار است. بماند که فرهنگ ما برای چنین دخترانی اسم انتخاب می‌کند!

چالش‌ها به نام

دختر بودن



فاطمه رضایی
نویسنده و پژوهشگر
انجمن اسلامی

به کسی که همسرش فوت شده بیوه، می‌گویند و کسی که از همسرش جدا شده، مطلقه! در حالی که همگی این‌ها بانوان مجرد هستند نه بیوه و مطلقه. و چه دلیلی دارد که در فرم‌های گوناگون اداری و سازمانی یا فرم ثبت نام دانشگاه حتی، سه گزینه رو به روی او قرار می‌دهند: «مجرد، متاهل، مطلقه»

چه فرقی‌ست میان کسی که تا به حال ازدواج نکرده و کسی که به هر دلیلی از همسرش جدا شده؟ بیرون آمدن از رابطه‌ای کاملاً شرعی و قانونی، ایرادی دارد؟ برای سازمان یا شرکتی که نیازمند نیروی کار است، مجرد و کسی که اکنون مجرد است چه تفاوتی دارد؟ آیا بازدهی این افراد باهم فرق دارد؟ آیا فرد مجرد با فرد به قول جامعه ما مطلقه، برتری نسبت به هم دارند؟

مگر نه اینکه ملاک استخدام، میزان مهارت و داشتن تحصیلات و روحیه اجتماعی‌ست؟ چرا وقتی کسی که از ماجرا بی‌خبر است و منش و رفتار و گفتار این چنین دختری را می‌بیند، خانواده و شأن اجتماعی او را می‌سنجد، مدت‌ها او را زیر نظر می‌گیرد و از هر لحاظ او را فرد مناسبی برای ازدواج می‌یابد، تا از گذشته فرد باخبر می‌شود پا پس می‌کشد؟ و یا اگر خود آقا مشکلی با این موضوع نداشته باشد، قریب به اتفاق نود درصد مادران آقایان با این قضیه مشکل دارند. خلاف شرعی صورت گرفته؟ آیا این دختر جرمی مرتکب شده؟ مگر نه اینکه ملاک برتری نزد خدا، تقواست؟! جالب‌تر آن‌که برخی مادران، از روابط متعدد پسر خودشان باخبر هستند و خیلی راحت چشم‌پوشی می‌کنند و با جملاتی مثل «خب مرده دیگه! طبیعتش همینه! ذاتاً تنوع طلبه! پسر سیاست داره بلده چیکار کنه! برای پسر که عیب نداره!» به گونه‌ای به پسرشان افتخار هم می‌کنند و حالا که دختری شرعی و قانونی مدتی در کنار کسی که همسرش بوده زندگی کرده و جدا شده، در شأن پسرشان نیست!

این‌ها همه گوشه‌ای از آسیب‌هایی‌ست که از طرف جامعه به دختری که طلاق گرفته وارد می‌شود. تمامی این موارد باعث می‌شود که افراد زیادی در زندگی زناشویی اشتباه خود بمانند و به اصطلاح بسوزند و بسازند چون تاب و توان مقابله با این حجم از فشار روانی را ندارند. حق هم دارند!

گاهی چنان این رفتارها آزاردهنده و غیر قابل تحمل می‌شود که تحمل کردنش به مراتب از زندگی زناشویی پر از تنش، سخت‌تر می‌شود. چه باید کرد؟

پیشگیری بهتر از درمان قبل از اینکه به آسیب شناسی پسا طلاق بپردازیم، باید یک گام به عقب برگردیم؛ یعنی قبل از اینکه ازدواجی صورت بگیرد.

به نظر من اولین و مهم‌ترین عامل طلاق، عدم شناخت طرفین است. دختر و پسری که در جامعه‌ای بزرگ شدند که ارتباطی با هم نداشتند و اولین ارتباط آن‌ها با ورود به دانشگاه شکل می‌گیرد، خیلی طبیعی است که شناختی از روحیات یکدیگر نداشته باشند و اگر این دو نفر از طبقه مذهبی جامعه هم باشند که اهل دوستی‌های اجتماعی و این صحبت‌ها هم نیستند، طبیعتاً کار برای این افراد از لحاظ شناخت جنس مخالف سخت‌تر می‌شود.

مخصوصاً در فضایی مثل شهر مشهد که به خاطر جو مذهبی‌تری که نسبت به سایر شهرها دارد، دختران کمتر در محیط‌های اجتماعی حضور دارند و این خود عاملی‌ست که باعث می‌شود ارتباط بین این دو جنس کمتر شود. روی صحبت‌ها بیشتر با خانواده‌های مذهبی‌ست که در جریان ازدواج، خود مانع بزرگی برای شناخت محسوب می‌شوند.

سخت‌گیری خانواده‌ها در رفت و آمد، مهم‌ترین دلیلی است که مانع شناخت طرفین می‌شود. متأسفانه برخی خانواده‌ها ترس از بهم خوردن نامزدی دارند و اینکه اسم روی دخترشان بماند و مردم چه بگویند و... این می‌شود که با سه چهار جلسه رسمی خواستگاری که چیزی از آن در نمی‌آید، مراسم عقد را برگزار می‌کنند و معتقد هستند که عقد، دوران شناخت است! در حالی که دختر و پسر بعد از عقد رسمی، رسماً زن و شوهر هستند و این عقد محضری، بار قانونی دارد چه برای دختر و چه برای پسر. بماند که بعضی خانواده‌ها در دوران عقد هم سخت‌گیری می‌کنند و زوجیت فرزندان‌شان را به رسمیت نمی‌شناسند.

بعد هم که زندگی مشترک زیر یک سقف را آغاز می‌کنند اصرار به فرزند آوری دارند که پایه‌های زندگی‌شان محکم شود! در حالی که به این موضوع فکر نمی‌کنند، طلاق گرفتن با وجود فرزند چه آسیب‌هایی به کودک وارد می‌کند و حتی شاید آینده او را تحت تاثیر قرار دهد. بهتر است این دیدگاه را در خانواده‌ها ایجاد کنیم که جدایی بدون داشتن فرزند، بهتر از جدایی با داشتن فرزند است؛ پس اصرار به فرزند آوری نکنند.

جدایی در دوران عقد بهتر از زمانی‌ست که زیر یک سقف زندگی می‌کنند؛ چون بار قانونی کمتری دارد. مواردی مثل مهریه، استرداد جهیزیه، نفقه، نخله، خروج از منزل مشترک و... دیگر وجود ندارد.

جدایی در دوران نامزدی بهتر از زمان عقد است. چون نیازی به دادگاه و مراحل قانونی نیست. زمان آن فرا رسیده در سنت‌های خود بازنگری کنیم. حتی زمان آن فرا رسیده که در قانون ازدواج هم بازنگری کنیم و حال آنان که باید کاری بکنند اما نمی‌کنند، خودمان شروع کنیم.

ادامه این یادداشت را در شماره بعد بخوانیم



عدم عقلانیت آرای رسمی را به بحث میگذارد و تفسیری بدیع و بکر و عقلانی از آیات مربوط به ازدواج و طلاق، چندهمسری، حجاب و ارث به دست میدهد. ابوزید استدلال میکند مخالفت با حقوق زنان به هیچ روی حجت و حیانی ندارد. او نیز به مانند سلف خود، امام محمد عبده، کاملاً مخالف تفسیر رسمی از آیات حجاب است. با اینکه در تفسیر آیات مثلاً چندهمسری به راه امام محمد عبده میروند و غالب استناد وی به عبده است اما در نقد باورهای اسطوره‌ای، شالوده‌شکنیهای واقعا انقلابی در آرای ابوزید دیده می‌شود. ابوزید یکسانانگاری بی-حجابی و بی‌عفتی را یک مغالطه میدانند و معتقد است به دلیل منسوخ شدن نظام برده‌داری و کنیزداری، علت تشریح آیات حجاب در جهان کنونی منتفی است. نیز میگوید فهم رایج از آیات حجاب صرفاً و صرفاً یک تفسیر در میان سایر تفسیرهاست و این نه فقط تنها تفسیر ممکن از قرآن نیست بلکه هیچ مزیتی بر سایر تفسیرها ندارد؛ اتفاقاً در قیاس با تفسیرهای رقیب، دارای تناقضات و تضادهای لاینحل است. وی تأکید میکند بیحجابی هرگز به معنای بی‌عفتی نیست. در خصوص چندهمسری نیز با خوانشی هرمنوتیکی از آیات مربوطه، استدلال میکند که اتفاقاً قرآن چندهمسری را تحریم کرده است و قول به چندهمسری هیچ مبنای قرآنی قابل دفاعی ندارد.

ابوزید قوانین مربوط به زنان را شاخص میزان تحقق حقوق بشر و جایگاه تمدنی یک جامعه میدانند و از قانون‌گذاریهایی حوزه مسائل زنان در جهان اسلام، شدیداً ابراز نگرانی میکند.

در مقایسه با تفاسیر و خوانشهای سنتی از قرآن، خوانش ابوزید را باید خوانشی برابرخواهانه در مقابل خوانشی برتریخواهان (برتری مردان) نامید؛ خوانش او هدفی ندارد جز ضدیت با اقتدار مرد و تأکید بر اقتدارستیزی. به تعبیری دیگر وی در برابر برترانگاری، معتقد به برابرنگاری و در برابر طبیعی‌انگاری معتقد به فرهنگیانگاری است. لب لباب خوانش ابوزید، برابریخواهی و عدم امکان دفاع عقلانی از سویه‌های برتریجویانه و برتریخواهانه تفاسیر است؛ این تفاسیر سنتی دیگر نه ممکن هستند و نه مطلوب. این کتاب نقش سترگی در ایجاد تفسیر و خوانشی غیرمردسالارانتر از قرآن ایفا کرد.

کل پروژه ابوزید را میتوان خوانشی عقلانی و برابریخواه از قرآن نامید که عبور به خوانشها و تفاسیر زنانتر و دموکراتیکتر و انسانیت‌ر از قرآن را هموار کرد.

دست آخر نویسنده میخواهد خواننده این کتاب از قالبهای پیشساخته و تفاسیر ناموجه و بیاعتبار عبور کند و از اسارت راه‌حل‌های آماده رها شود.

که خود در نقش عامل و مولد تبعیض، تبعیض را بازتولید میکند. وی این مردسالاری و مردمحوری نهادینه را رکن رکن زبان عربی و قواعد و ساختارهای حاکم بر این زبان میدانند. ابوزید در فصل «گفتمان نوزایش و گفتمان فرقه‌گرا» گفتمان سید قطب و ابوالاعلی مودودی را گفتمانی فرقه‌گرایانه، معارضه‌جو، توطئه‌اندیش و دشمنساز و دیگرستیز (دیگری از جمله غرب، زن و یا سکولارها) میدانند و با تخطئه مفروضات پایهای آن، آن را رد و نفی میکند. وی در برابر این گفتمان، از گفتمان نوزایش که مؤسس تئوریک آن را محمد عبده میدانند، دفاع میکند. ابوزید، عبده را مؤسس رویکرد تأویل یا تفسیر عقلانی قرآن می‌داند و تلاش‌های تئوریک و دفاع نظری دورانساز و تاریخی قاسم امین و طاهر حداد از حقوق زنان را ادامه تلاش‌های نظری عبده میدانند و به شکل مبسوط آن را تحلیل میکنند. یکی از مباحث بسیار مهم کتاب، تحلیلی است که ابوزید از دو مفهوم ذاتی و عرضی دین از طاهر حداد به دست میدهد. طاهر حداد، خلیقات و عادات جاهلی زمان نزول و مسائل بسیار دیگری را بالعرض میدانند و میگویند هر وقت این امور بالعرض از میان بروند، احکام آن‌ها نیز زایل میشود. ابوزید نیز به تبع طاهر حداد، بسیاری از احکام فقهی مربوط به زنان را تاریخی و زائل می‌شمارد. این مسئله، بیشتر از این رو حائز اهمیت است که بدانیم هفتاد سال قبل از اینکه مفهوم «ذاتی و عرضی» در فضای دینی و فرهنگی ایران پیش کشیده شوند، در ادبیات فکری و دینی جهان عربی طرح شده‌اند. در فصل «فقدان بعد اجتماعی در گفتمان دینی» کنارگذاشتن زنان از مشارکت در همه عرصه‌های حیات اجتماعی را چیزی جز اراده معطوف به سرکوب نمیداند و به تعبیر خویش میخواهد با نقد غربشناسی ضعیف و ساده‌انگارانه گفتمان دینی، نقاب از این ایدئولوژی فریبنده برگردد و تزویر آن را در خصوص ادعای برابرنگاری زن و مرد، برملا کند. یکی از مهمترین فصلهای کتاب و یکی از مهمترین مطالعاتی که در خصوص حقوق زنان و ربط و نسبت احکام فقهی مسائل زنان با متن مقدس انجام شده است، فصلی است تحت عنوان «حقوق زنان در اسلام؛ مطالعه‌ای در تاریخ متون». نویسنده با تردید در ایده اصلی تفاسیر مردانه و مفروض قرار دادن اصل عدالت جنسیتی، مشروعیت تفسیرهای مردسالارانه از دین را به چالش میکشد

دایره های ترس را میتوان نقد تفسیر رسمی از مسائل زنان در قرآن دانست.

ابوزید در این کتاب، تفسیر رسمی و رایج را شکلی از تفسیری مردانه میدانند که قرآن را توراتی فهمیده و می‌فهمد. وی میگوید عقیده توراتی در باب خدای مذکر و فرودستی زنان، با باورهای پیشااسلامی در قلمرو زبان عربی درآمیخته و منبع و مبنای تفسیر و توجیه قواعد و احکام فقهی شده است. به تعبیری دیگر، سنت پیشااسلامی در فقه اسلامی پوششی اسلامی پیدا و در احکام فقهی چهارآرایی میکند. یعنی با اینکه قرآن از سنتهای جاهلی ممزوج به عقاید توراتی عبور میکند، اما همین سنت پیشااسلامی و یهودی از خلال قواعد و احکام فقهی دوباره عرض اندام میکند. دایره‌های ترس، رگه‌ها و ریشه‌های مردانه تفسیر مردانه از قرآن را عیان میکند.

ابوزید نشان میدهد جلوه‌های مختلف تفسیرهای سنتی، عموماً متأثر از خصلتهای مردانه است. ذهنیت و تصورات حاکم بر مسائل زنان، ربط و نسبت چندانی با آیات ندارد و شکافی پرنشدنی میان باورهای رایج و آیات قرآن وجود دارد؛ باورهایی که به اشتباه گمان میشود منشأ دینی دارند. وی در تحلیلی روشمند و دقیق، تفسیر رسمی از داستان آفرینش را در بهترین حالت دارای صبغهای اسطوره‌ای و با تأکید بر محوریت عقل، آن را از اعتبار ساقط میدانند. به باور نویسنده، احکام غیرعادلانه و تبعض‌آمیز فقهی در باب زنان بیش از آنکه مستخرج و مستنبط از متن قرآن باشند، ناشی و حاکی از انگاره فرودستی زنان هستند. وی به نقد تأثیر تاریخ یهودی در تحقق موقعیت فعلی زنان در فقه و کلام اسلامی میپردازد و خدای اسلامی را از توصیفات فقهی که فقه و تفاسیر سنتی از آن دارند، میپیراید.

ابوزید ادعا میکند قواعد حقوقی و اجتماعی که ریشه در خوانشهای فرودستانگاران از زنان در متن قرآن دارند، به شکلی سیستماتیک مولد ناکامی و آسیب هستند

نویسنده در فصل «انسانشناسی زبان و خدشهدار شدن هویت» زبان عربی را مولود و برخاسته از ذهنیتی نژادپرستانه، تبعیض‌گرایانه و ضدزنانه میدانند.

مشخصات کتاب:

کتاب دایره‌های ترس زنان در گفتمان دینی ترجمه ادریس امینی، نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۷.

چنانچه علاقه‌مندید با ما همکاری کنید به آیدی تلگرامی ما
در بیوگرافی کانال مکت مراجعه نمایید:

t.me/maxmagazine

ما را در کانال مکت دنبال کنید...

www.Anjoman-FUM.com

t.me/AnjomanFUM

[instagram.com/Anjoman_FUM](https://www.instagram.com/Anjoman_FUM)



کرچه بر سبک پیمان خنتم بایدست ولی ما چو حکیم که تا سرود جان ندیم

ماهنامه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی مکت

شماره ۶۸ - بهمن ماه ۹۹

صاحب امتیاز: انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد

دارای مجوز به شماره ۹۹۱۷۳۶ از کمیته ناظر بر نشریات دانشگاه فردوسی مشهد

مدیر مسئول: فاطمه رسولی

سر دبیر: معصومه صفدری

دبیر تحریریه: سجاد محنتی

طراح نشریه: سیده معصومه صفدری

صفحه آرا: معصومه صفدری

ویراستار: زهرا نیازمند، فهیمه جمالی

هئیت تحریریه:

امیر حسین اکبری، فاطمه آشوری، سمانه جمعه پور، محمد جولایی شکیب، امیر حسین

حسن پور، سید علیرضا حسینی، هانیه حسن زاده، زهرا جهانگیری، فاطمه دوستی،

صالحه راهداری، فاطمه رسولی، فاطمه رضایی، مصطفی صادقی فر، معصومه صفدری،

طیبه سادات طباطبایی، سید محمد صالح قائمی راد، امین مجیدی فرد، فاطمه

محمدی، سجاد محنتی، زهرا محدث حسینی، سیدعلی میرزائی، مهدیه نیکوکار، کیمیا

وحیدی، احمد یوسفی

مهدیه نیکوکار



کارشناسی مهندسی صنایع غذایی، ۹۸



۱۹۸۴

جرج اورول نویسنده‌ی انگلیسی که با نوشتن کتاب‌های قلعه‌ی حیوانات و روزهای برمه به شهرت رسیده بود با نوشتن رمان «۱۹۸۴» نام خود را بار دیگر بر سر زبان‌ها انداخت. مطبوعات انگلیس لقب «کتاب برجسته‌ی عصر» را به این رمان دادند.

۱۹۸۴ رمانی تخیلی است که شاید در آن زمان دور از ذهن بود اما امروزه بسیار ملموس‌تر شده است.

داستان این کتاب درباره‌ی سرزمینی به نام اوشنیا است که حزبی دیکتاتور بر آن حکومت می‌کند که با وضع قوانینی سخت‌گیرانه زندگی مردم را زیر نظر دارد و آزادی را از آنها گرفته. شهر و حتی خانه‌های افراد با دستگاه‌های به نام تله اسکرین (شبیه وبکم امروزی) دائماً زیر نظر است که کسی نتواند به هیچ وجه از قوانین سرپیچی کند.

همه‌ی اتفاقات و گذشته تحریف می‌شود به طوری که هیچ‌کس از اصل ماجرا خبر ندارد و همه چیزی که می‌دانند همان موضوعات تحریف شده است. تحریف آنقدر زیاد است که حتی اگر کسی اصل ماجرا را بداند با هیچ مدرکی نمی‌تواند آن را ثابت کند چون همه واقعیت از بین رفته است. حتی عقاید و افکار مردم از خودشان نیست بلکه آن چیزی است که حزب به آن‌ها تحمیل کرده و پلیسی به نام پلیس اندیشه وجود دارد که مراقب افکار مردم است و هر کس افکار مخالف داشته باشد به گفته‌ی کتاب تخریب می‌شد طوری که هیچ اثری از او باقی نمی‌ماند و نام او از همه جا پاک می‌شود که حتی کسی نتواند ثابت کند که چنین فردی وجود داشته است.

مردم در این سرزمین به دو گروه تقسیم می‌شوند: افرادی که عضو حزب هستند که قوانین بسیار سخت‌گیرانه‌ای بر زندگی آن‌ها حاکم است و گروه دیگر رنجبران هستند که تقریباً آزادند؛ به گفته‌ی کتاب «رنجبران و حیوانات آزادند».

شعار حزب که چند بار در کتاب به آن اشاره شده، خود، بسیار تامل برانگیز است: «جنگ صلح است، آزادی بردگی است، جهل قدرت است».

با وجود اینکه رمان ۱۹۸۴ یک داستان تخیلی است اما به زندگی امروزی ما شباهت دارد و بسیاری از نگرانی‌های ما را در دنیای امروز بازگو می‌کند. حریم خصوصی، تحریفات، عقاید اجباری و آزادی بیان از جمله دغدغه‌های مهم این دوره می‌باشد که در داستان به آن اشاره شده است.

جزء از کل

«جزء از کل» اولین کتاب استیو تولتز در سال ۲۰۰۸ منتشر و با استقبال خوبی مواجه شد و توانست در همان اولین سال نامزد جایزه‌ی «کتاب اولی‌های گاردین» شود و جایزه‌ی بوکر را از آن خود کند.

جزء از کل داستانی پرفراز و نشیب درباره خانواده‌ی عجیب دین است. روند داستان از کودکی مارتین شروع می‌شود و کل زندگی او، سپس پسرش «جاسپر» را روایت می‌کند. داستان از دو زاویه دید مارتین و جاسپر نوشته شده است که هر کدام با دیدگاه خودشان به اتفاقات نگاه می‌کنند و همین ویژگی، داستان را بسیار جذاب‌تر کرده است.

همانطور که از نام کتاب پیداست خط به خط آن جزئی از یک کل بزرگتر را ترسیم می‌کند و داستان کلی بسیار پر ماجرا بوده و دائماً اتفاقات جدید رخ می‌دهد به طوری که ادامه‌ی داستان غیر قابل پیش بینی است و خواننده را شگفت زده می‌کند.

داستان جذاب و گیرای کتاب به تنهایی رمانی فوق‌العاده را پدید آورده ولی فقط همین نیست بلکه زمینه‌ی فلسفی و روانشناسی و طنز تلخی که با داستان اصلی آمیخته شده، توانسته داستانی منحصر به فرد ایجاد کند که نظر بسیاری از خوانندگان و متفکران را به خود جلب می‌کند.

این کتاب سراسر جملات نغز است به گونه‌ای که گاه خواننده را خارج از داستان اصلی عمیقاً به فکر فرو می‌برد.

جزء از کل به عنوان بهترین کتاب استرالیا شناخته شده است و عنوان آتشین‌ترین و جذاب‌ترین شروع داستان را به خود اختصاص داده است، به گونه‌ای که از همان صفحه‌ی اول اشتیاق مخاطب را برای خواندن ادامه‌ی آن برمی‌انگیزد. در پایان کتاب هم نویسنده سوار بر موج قدرتمند کلمات اینچنین می‌نویسد: «...یا اینکه وقتی بچه هستی چطور مردم تو را از پیروی کردن از بقیه منع می‌کنند و بهت توهین می‌کنند و مدام توی گوشت می‌گویند اگر همه خودشان را توی چاه بیندازند تو هم پشت سرشان توی چاه می‌پری؟ ولی وقتی بزرگ می‌شوی متفاوت بودنت می‌شود جرم؛ بعد همان مردم می‌گویند بقیه دارند خودشان را توی چاه بیندازند تو چرا اینجا ایستاده‌ای پس؟»